

شامل برگزیده‌ای از مجله فرهنگ و هنر مسیحی

آگوست ۲۰۲۵ - مرداد ۱۴۰۴ - شماره ۱۱۲

NO:112 AUGUST- 2025



ماهنامه اسمیرنا به صورت رایگان عرضه می‌گردد



SMYRNA MAGAZINE NO:112

Smyrna Church JBM

SMYRNA MAGAZINE

NUMBER:112

August-2025

Copyright © 2025 by JBM

Presented By Jubal Band Ministries

سردبیر
عیسی

مجله مسیحی اسمیرنا

مرداد ۱۴۰۴ / مجله شماره ۱۱۲

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

امید سبوکی

ارتباط با ما

اگر از نسخه آنلاین استفاده می کنید کافیست
روی آدرس ها کلیک کنید تا مستقیم وارد شوید

www.smyrna-magazine.com

www.smyrnacollege.com

smyrnamagazine@gmail.com

info@jubalbandministries.org

[@smyrna.jubal.church](https://www.facebook.com/smyrna.jubal.church)

[Smyrnachurch_jbm](https://www.instagram.com/Smyrnachurch_jbm)

[Smyrna_church_jbm](https://www.instagram.com/Smyrna_church_jbm)

Smyrna Church (JBM)

Omid Sabooki

(+1) 469 793 96 88

(+1) 770 268 91 76

(+90) 534 269 75 45

Smyrna Church (JBM)



«یوبال باند» گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی زبان می باشد. مقالات، مطالب، دلنوشته و شهادت های خود را برای درج در مجله اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیات تحریریه مجله می باشد. ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب اهانت آمیز به کلیساها، ادیان دیگر و یا گروه های سیاسی باشد، معذورند. مقالات مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه یوبال باند نیست. کلیه حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی و دیگر محتویات این مجله به طور کامل متعلق به گروه یوبال باند می باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف مدیر مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می باشد.

صفحه پردازی: احسان، زهرا، حسن

طراحی صفحات: تیم گرافیک اسمیرنا

طراحی جلد: المیرا، امید

ترجمه: مهسا، مینا، امید

ویراستاری: تیم اسمیرنا

همیاران اسمیرنا

بهزاد، جواد، جیمز، یاشار، بهنام، زهرا، سمیه، کاوه، مایا، مانده، فرشید، ادموند، ادیسون، استیو، مریم، مسعود، شمس، علی، تراب، هلنا، محمدحسین، سارا، حسین، ...

و کلیسای اسمیرنا در

ترکیه، ایران، کانادا، اروپا و آمریکا

آنچه در این شماره می‌خوانیم:

سرمقاله

۶

دیدبانی

از گوشه و کنار جهان

۸

خبر

رسم شاگردی

۱۰

دید و رویا

خانواده‌ای زیر صلیب

۱۲

مصاحبه

نقش و نگار

۱۶

رامبراند-یان استین

نگاهی به سیخای جهان

۱۸

توگو

شما می‌توانید برای دسترسی مستقیم به صفحه مورد نظر، روی آن کلیک کنید و برای بازگشت به صفحه فهرست نیز بر روی دکمه بازگشت کلیک کنید.



نگاهی به سیخای ایران

۲۰

طلا

معرفی کتاب

۲۲

انهدام کریپتونایت

کلیسا در جفا

۲۴

رویای مرگ و حیات

سبک زندگی، زندگی سالم

۲۶

فراموشی و آلزایم

تنور (آشپزی)

۲۸

آب دوغ خیار

تاریخ سازان آسمانی

۳۰

کاترین

کانون شادی

۳۲

عهدی ابدی

صفحه روز

۳۸

به چه خاطر

من یک زن هستم

۴۰

طابیتا

ارتشی برای دعا

۴۴

استان گیلان

دلنوشته‌های دور و نزدیک

۴۶

نامه به پدر آسمانی

سرگرمی

۴۸

جدول

معرفی

۵۰

ارتباط با ما

سر مقاله

دیبانر

در اتاق کوچک دیدبانی، اتاقکی کمی حقیرانه، تنها، خسته و بی حوصله نشسته‌ام. دوربین روی میز را برمی‌دارم تا شاید نظاره کردن منظره‌های اطراف کمی سرم را گرم کند و این بی‌حوصلگی از من دور شود. به بالکن اتاقک می‌روم و نگاهی به جنگل و درختان می‌اندازم. دوربین را در جلوی چشمانم گرفته و سعی می‌کنم چیزی برای دیدن بیابم... اوه پیدایش کردم... آهویی در کنار نهر کوچک ایستاده است. چقدر زیباست... آهو که در حال خوردن آب بود ناگهان سرش را به سرعت بالا می‌آورد و گوش‌هایش را به نشانه شنیدن، تیز می‌کند و به سرعت پا به فرار می‌گذارد و در میان انبوه درختان جنگل ناپدید می‌شود.

به دنبال سوژه‌ای دیگر دوربین را چرخاندم. چقدر منظره‌ها زیباست. اما بارها و بارها آنها را دیده‌ام. چیزی برای درمان بی‌حوصلگی‌ام نمی‌تواند باشند. کمی آن طرف‌تر مقدار درختان کمتر است. نگاهی می‌اندازم اما باز هم هیچ....

به درون اتاقک برمی‌گردم و برصندلی کنار میز می‌نشینم. صدای جیرجیر پایه‌های صندلی تنها صدایی بود که در این تنهایی وجود داشت. چه اتاقک محقری. چشمانم به میز کنار پنجره می‌افتد. کتری و لیوان چای سرد و قوطی کوچیک چای کیسه‌ای. کمی آن طرف‌تر قوطی کنسرو و ظرف غذا.

اینجا چه می‌کنم؟ چرا در این محل و اتاقک هستم؟

اصلا چرا در این دوره و تاریخ باید در این اتاقک باشم؟

دستگاه رادیویی و تلفن و بی‌سیم که برای تماس بود توجهم را به خود جلب کرد. به یاد صبحی افتادم که برای ماموریت دیدبانی به اتاق کنفرانس آقای شهردار وارد شدیم. دیدبانانی که هر کدام به منطقه و جنگلی باید فرستاده می‌شدند. آقای شهردار در مورد آتش‌سوزی جنگل‌ها و آمار خرابی محیط زیست صحبت می‌کرد. آماری که هشدار خطری بر ضد داشتن یک زندگی سالم می‌داد. عکس‌ها و اسلایدها، جنگل‌های زیر حریق عظیم و وحشتناک را نشان می‌داد که اگر کمی هوشیاری می‌بود شاید به این وسعت، گسترده نمی‌شدند. آتش‌هایی که از یک جرقه و دود کوچک، دامن گیر درختان یکی پس از دیگری شده بودند و گستردگی آن در زمان کمی آتشی مخرب و ویرانگر پدید آورده بود. او نقش دیدبانان را و اهمیت داشتن این دید را آشکار می‌ساخت. نگاهم به دستگاه رادیویی تماس بازمی‌گردد و ماموریت و دیدبانی‌ام را بار دیگر به یاد می‌آوردم و هوشیار می‌شویم.

براستی در دوربین و دید خود به دنبال چه بودم؟ آنچه بی‌حوصلگی‌ام را از بین ببرد یا ماموریت و دیدی که در کش‌انگیزه و اهمیت زندگی را در من شعله‌ور می‌کند؟ آری نجات جان‌ها و زیستن در میان است.

آمین امروز به یاد داشته باشیم برای چه در اینجا هستیم و آنچه به ما سپرده شده است را به یاد بیاوریم.



امیر سوبیه



از گوشه و کنار جهان

فبر



کرک کامرون و کتاب جدید

مواجه شد اما شرکت ناشر در حساب توئیتر خود اعلام کرد که قرار است کامرون در کتابخانه عمومی «سیاتل» یک ساعت کتابخوانی برگزار کند.



آخر هفته وحدت

به دنبال تقویت وحدت نژادی در ایالات متحده، بیش از ۱۴۰ کلیسا در سراسر کشور در یک آخر هفته پیام هماهنگی نژادی را با نام «آخر هفته وحدت» بیان می کنند.

«دیوید گریر» بنیانگذار «Unity Weekend» و کشیش کلیسای «Grace» در «دامفریس»، «ویرجینیا» به «Christian Post» گفت که ۱۴۰ کلیسا در آخر هفته ملی وحدت شرکت می کنند. گریر گفت که کشیش ها بر پیام های کتاب مقدس در مورد شفا و وحدت تأکید می کنند و بیان می کنند اکثر مردم متوجه نیستند که بسیاری از مسائلی که امروز جامعه را آزار می دهد در گذشته هم وجود داشته و چیز جدیدی نیستند، مردم باید به روش های خدا برای راه حل ها نگاه کنند. این رویداد به تنش های نژادی گسترده در کلیساهای کشور می پردازد. گریر اظهار داشت که هدف او از به وجود آوردن این رویداد بهبودی است.

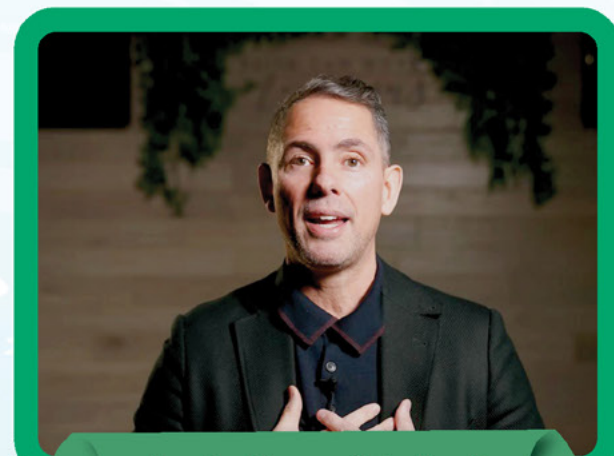
گریر گفت: «انجیل می گوید ایمان از طریق شنیدن می آید. بنابراین فقط تصور کنید که اگر به جای نادیده گرفتن این موضوع شروع به صحبت در مورد آن کنیم، چگونه فرهنگ های کلیسا می توانند تغییر کنند.» همچنین بیان کرد: «ما همه در مسیح یکی هستیم و این نکته مهم در این روز است.»

Unity Weekend به عنوان «فرصتی برای ایمانداران توصیف می شود تا با به اشتراک گذاشتن همزمان پیام متحول کننده وحدت نژادی و قومی کتاب مقدس از کلیساهای سراسر کشور، درباره ایمان خود بحث کنند و عملاً عشق خدا و یگانگی خود را در مسیح بین تمام نژادها، قوم ها، فرهنگ ها و جوامع نشان دهند.

رهبر پرستش گفت: «گروه بسیار متنوعی از سفیدپوستان،

اسپانیایی تبارها، آسیایی ها و آفریقایی-آمریکایی ها تا کنون اعلام کردند در این رویداد آخر هفته شرکت می کنند.» گریر امیدوار است این موضوع به یک رویداد سالانه تبدیل شود و به جایی برسد که هر کلیسا در سراسر کشور، حداقل سالی یک بار به این موضوع بپردازند.

حامیان ملی Unity Weekend عبارتند از «کنفرانس ملی رهبری مسیحی اسپانیایی تبار»، «انجمن ملی انجیلی ها»، «شبکه پخش مسیحی»، «سازمان شهرهای خودمان را دوست داشته باشیم» و «عملیات برکت».



تبدیل زندگی هرمان مندوزا

«هرمان مندوزا» شاهی قدرتمند از تحول است. او تصدیق می کند که فیض خدا بود که روح او را در تاریک ترین لحظات زندگی اش نجات داد.

مندوزا به خوبی به یاد می آورد که سال های زیادی را در گیر سوء مصرف و فروش مواد مخدر بوده است. با این حال زمانی که او با محکومیت ناگهانی ۱۸ ساله مواجه شد همه چیز تغییر کرد. به گفته مندوزا، اگر کمک خدا نبود او دیگر هرگز آزادی را تجربه نمی کرد.

مندوزا گفت: «در هر شرایطی به خدا اعتماد کنید. کتاب مقدس در «فیلیپیان باب ۴ آیه ۱۳» می گوید: «ما می توانیم همه چیز را از طریق مسیحی که ما را تقویت می کند انجام دهیم» و فکر می کنم زمانی که به این اصل پی ببریم، می گوییم «خدایا» این چیزها خارج از کنترل من، فراتر از توان و توانایی من هستند اما با تو همه چیز ممکن هست و من با قدرت تو می توانم آن را انجام دهم.»

امروز، مندوزا کشیش اصلی در «Iglesia Promesa Interna» کلیسای اسپانیایی زبان واقع در شهر «نیویورک» است. او همچنین به عنوان مدیر «PowerHouse Kids»، بخش حیاتی «Promise Ministries International» در همان شهر، خدمت می کند. همچنین نویسنده کتاب «تغییر سایه ها: چگونه یک قاچاقچی نیویورکی در جایی که انتظارش را نداشت آزادی را پیدا کرد» است.

مندوزا گفت: «به یاد داشته باشید که همه استعدادهایی دارید همانطور که کتاب مقدس می گوید آن هدیه خدا است. شما فقط باید آن را پیدا کنید و به کار ببرید و بگذارید مسیح از طریق آن آرزوها و اهداف شما را محقق کند.» مندوزا گفت که اعتقاد او به کواکین در نهایت او را در نوجوانی به مصرف هروئین کشاند و زمانی که در یک سرعت شرکت کرد منجر به حبس او در یک بازداشتگاه نوجوانان در «Bronx» برای حدود یک سال شد.

پس از آزادی، والدین مندوزا به نقطه شکست رسیدند و او را به جمهوری «دومینیک» فرستادند تا با پدر بزرگ و مادر بزرگش زندگی کند اما پس از مدتی مندوزا به خانه والدینش در نیویورک بازگشت.

مندوزا به تجارت مواد مخدر روی آورد که منجر به بازداشت وی شد. او در بازداشتگاهی که برادرش هم در آن بود دوران محکومیتش را گذراند و به ۱۸ سال حبس محکوم شد.

«برادرم به من نگاه کرد و فقط دستش را به سمت من دراز کرد و گفت: «هللویا، خداوند را ستایش کن.» من با بی تفاوتی به برادرم نگاه کردم و گفتم: «این چه حرفیست که می زند؟ خداوند را ستایش کن؟! هللویا؟! ما در زندان هستیم... او عقلش را از دست داده است.»

با تبدیل شدن روزها به هفته، مندوزا مکرراً احساس غم و اندوه عمیق و میل شدید به آرامش درونی را تجربه کرد. او اعتراف می کند که توبه سرلوحه افکارش نبوده است.

مندوزا زمانی که در زندان بود، خود را وقف مطالعه کتاب مقدس و الهیات کرد. او به همراه برادرش به مدرسه الهیات رفت.

در نهایت مندوزا کشیش کلیسای بازداشتگاه شد و شاهد بود که تعداد زیادی از زندانیان با مسیح ملاقات کردند و در کمال تعجب به جای هجده سال به پنج سال و شش ماه محکوم شد. وی در طول مدت باقیمانده دوران محکومیت خود به موعظه کلام خدا پرداخت و در مطالعه کتاب مقدس استقامت کرد.

مندوزا بیان کرد: «وقتی آزاد شدم از پل جزیره «ریکرز» که ۱۰ زندان در آن وجود دارد عبور می کردم و از نظر جسمی آزاد بودم، زانو زدم و گفتم خدایا ممنونم که به من آزادی دادی.»

رسم شاگردی

دید و رویا



در دنیایی که زندگی می‌کنیم از دوران دورگرفته تا همین دوران و قرنی که در آن هستیم، بسیاری مواقع به خاطر شرایط، ناراحت یا افسرده و حتی شاید ناامید، خشمگین و... می‌شویم.

حتماً مواقعی بوده است که شما نیز در این شرایط قرار گرفته‌اید و یا با شخصی که در این شرایط است روبرو شده‌اید. عکس‌العمل و رفتار شما در مقابله با آن چه بوده است؟ آیا نصیحت و پند و اندرز پاسخ صحیحی به شرایط شما بوده است؟

معمولاً در چنین شرایطی به تصحیح و اصلاح کردن یکدیگر نشسته‌ایم و یا خود ما جزو تصحیح کنندگان به پند و اندرز بوده‌ایم. بیایید مثالی برای روشن شدن بهتر موضوع بزنیم: «در یک اسلحه که به طرف هدف نشانه رفته است چندین نکته قابل تأمل است و ما را برای به هدف زدن دقیق‌تر یاری می‌دهد. مگسک و چشمی روی اسلحه باید در یک راستا با هدف قرار بگیرند و پس از آن وزش باد، رطوبت، مسافت و... اهمیت پیدا می‌کنند تا دقیق‌تر به هدف دست یابیم.» این همان تصحیح و نصیحت برای حرکت دقیق‌تر به سمت هدف است اما فراموش کرده‌ایم که در وهله اول هدف و دیدن آن قرار دارد.

وقتی هدف دیده می‌شود ما را برای دستیابی برمی‌انگیزاند و شوق و اشتیاقی در ما پدید می‌آید که **دید و رویا** به ما

خواهد داد و معنی زندگی و حیات در همین تلاقی هدف، دید و رویا شکل می‌گیرد.

در بسیاری از جوامع متاسفانه در طول سال‌های بسیار هدف و هدفمند زندگی کردن رنگ باخته است و در نتیجه دید و رویایی حقیقی وجود نخواهد داشت و یا فقط بطور موقت پدید می‌آید.

برای همین است که در این سال‌ها، بسیاری از جوانان و حتی خانواده‌ها انگیزه‌ای برای حیات و شادی جلوبرنده در خود ندارند پس برنامه منظمی هم وجود نخواهد داشت و یا ارزش چندانی برای آن قائل نخواهند شد.



اسلحه‌ای که ما را برای بدست آوردن هدف و رسیدن به مقصد یاری می‌دهد. این اسلحه، تفکر برگرفته شده از نجات همراه با راستی و روش کتاب مقدس و هدایت روح خدا است.



پس در وهله اول نیاز هست تا **هدف را در زندگی بیابیم** و نسبت به آن دید و رویایی داشته باشیم. این مهم ما را به رشد، نظم، حیات و تازگی سوق خواهد داد.

حال دید و رویا در پشت این اسلحه روحانی و نه نفسانی قرار خواهد گرفت. اسلحه‌ای که در افسسیان باب ششم به آن اشاره شده است. اسلحه‌ای که ما را برای بدست آوردن هدف و رسیدن به مقصد یاری می‌دهد. این اسلحه، تفکر برگرفته شده از نجات (کلاه‌خود) همراه با راستی و روش کتاب مقدس و هدایت روح خدا است. اما به یاد داشته باشیم پیش از استفاده از این اسلحه باید هدف، دید و رویا داشت.

پس در مشورت‌ها یکدیگر را به داشتن هدف یا یادآوری هدف کلام و رابطه با خدا برانگیزانیم و دید و رویای خود را بیدار سازیم آنگاه به تصحیح و نصیحت همانند هدفگیری در اسلحه هم خواهیم رسید.

اما بدون هدف و دید، تصحیح ما را به جایی پر ثمر نخواهد رساند.

در نامه به کلیسا در افسس، پولس در همان ابتدای باب خود را رسول عیسی مسیح معرفی می‌کند. او رسالت خود را به اراده و خواست و هدف خدا مرتبط می‌سازد. «**پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح، به مقدسینی که در افسس می‌باشند و ایمانداران در مسیح عیسی.**» (افسسیان باب ۱ آیه ۱)

پیش از این در «اعمال رسولان باب ۲۲ آیه ۴» او گذشته خود را اینطور یادآور می‌شود و به شفافیت اعلام می‌کند که او آزاردهنده و قاتل کلیسا بوده است؛ قاتل و آزاردهنده‌ای که امروز به وسیله **فیض از جانب خدا به رسول عیسی مسیح تبدیل شده است.** او تغییر و تبدیل خود را به کلیسا اعلام می‌کند و این اعلام، بنیادی در **درک فیض و راستی** از جانب پدر آسمانی دارد. او می‌داند که لایق رسالت و رسول بودن برای مسیح نبوده و نیست بلکه از فیض و هدیه رایگان به این هدف دعوت شده است. **هدفی که او را از قاتلی به رسول تبدیل کرده است.**

در اینجا اهمیت داشتن هدف و دید را به خوبی می‌توان درک کرد و این درک در تبدیل و تغییر نقش بسزایی دارد. تبدیلی به سمت حیات و پر ثمر بودن.

پولس که آزاردهنده کلیسا بود بعد از اینکه مسیح را ملاقات کرد هدفی برایش آشکار شد. نوری که در کلام (اعمال رسولان باب ۹) می‌خوانیم گویی چشمان زمینی و دید زمینی او را کور و در عوض



هدف بزرگی را برایش روشن و آشکار کرد که زندگی او را از آن به بعد متحول ساخت. پولس در نوشتن نامه به کلیسای افسس در همان کلمات اول به یاد دارد که «**خدا با او چه کار کرده است**» پس قدرت خدا را برای تبدیل دیگران نیز به یاد دارد پس در هر قدم و هر سطر نامه خود، کلیسا را به جهت فرصتی که برای تبدیل دارند تشویق می‌کند. همان فرصتی که خود پولس و زندگی او را نیز متحول ساخت.

او به دیگران فرصت می‌دهد چون به فرصت و تبدیل خدا ایمان دارد، ایمانی که بر فیض و راستی از جانب پدر آسمانی بنا شده است.

آمین امروز یکدیگر را برای این مهم برانگیزانیم و هدف و دید خود را در خدا به یاد آوریم و دیگران را در این فیض مشترک سازیم.



امیر سعیدی

به مادر خود گفت: «بانو، دینک
پسرت». سپر به آن شگرد گفت:
«دینک مادر».
در آن ساعت، آن شگرد،
و در آن به خانه خود برد.
پروما ۱۹: ۲۶ - ۲۷

خانواده‌ای زیر صلیب

سلام و درود به همراهان اسمیرنا.

با موضوع دیگری در راستای هدف این ماه با شما هستیم. از عزیزان خواستار شدیم تا تجربه و نگاه خود را در مورد اینکه چه اتفاقی رخ داد که علاقه‌مند به شناخت عیسی مسیح شدند و تصمیم گرفتند از پی او بروند را با ما در میان بگذارند.

برادر یاشار از شما بشنویم. چرا عیسی مسیح؟

حقیقتاً یادم میاد بعد از اینکه دعوت شدم به کلیسا در یکی از موعظه‌ها دو جمله من رو به گذشته برگرداند. اولین جمله‌ای که شنیدم این بود: «خدا پشت در قلب تو هست» و دومین جمله که آیه کتاب مقدس هم هست و میگه «و دیگر همشکل این عصر مشو بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شو». این دو جمله سلاح من در بحث‌های اعتقادی بودند زمانیکه هیچ شناختی از کتاب مقدس نداشتم و با شنیدن این جملات که کلام خدا به ما میگه به این نتیجه رسیدم خدا شریعت خودش رو در قلب ما نگاشته

و وقتی بدون تعصب و با نگاهی باز به موضوع نگاه می‌کنی خدا با قلب تو سخن میگه. این موضوع و همینطور اتفاقاتی که برای من و همسر افتاد، آزادی از اسارت‌ها و شفاها باعث شد تا به حقانیت کتاب مقدس پی ببرم و با همسرم زندگیمون رو در مسیر عیسی قرار بدیم تا دیگران هم این مژده رو بشنوند و طعم خوش عیسی رو در زندگیشون بچشند.

آمین میگیم و میریم سراغ خواهر مصی برای شما چه اتفاقی افتاد که سراغ عیسی رفتید؟

زمانیکه در سختی و مشکلات بودم هر چه از خدایی که قبلاً به سویش دست دراز می‌کردم و دعا می‌کردم نتیجه‌ای ندیدم و مشکلاتم بیشتر می‌شد ناگاه جلوی مسیحی که فقط به‌عنوان شفا دهنده می‌شناختم زانو زده و درخواست دعا کردم و به مرور زمان درها باز شد و نه تنها مشکلاتم را برداشت بلکه مرا هدایت کرد تا بیشتر بشناسمش و از طریق کلامش راه نجات را برام باز کرد و حتی زمانیکه به خدا بودنش شک داشتم شک‌های مرا از طریق پرستش در کلیسا برداشت و خدایی خود را نشانم داد و من با ایمان به او تولدی تازه را چشیدم.

وقتی دریافتم که او همیشه منتظر بود و پشت در قلب من ایستاده و در را می‌کوبید تا باز کنم در آن زمان بود که با ایمان به این خدای قادر مطلق و زنده که برای بخشش گناهان من روی صلیب رفت، زخمی و قربانی شد و پس از سه روز زنده شد در قلبم را برایش باز کردم. من با ایمان به او و کارش بر روی صلیب و با خواندن دعای نجات، توبه گناهان و اعتراف آنها به عنوان فرزند او هویت تازه‌ای گرفتم. برای شناخت بیشتر او با خواندن کلامش و توکل و اعتماد به این خدا قدم در مسیرش گذاشتم و کارها و شگفتی‌های عظیمش را در زندگی دریافت کردم. گرچه باز هم مشکلات میاد ولی طبق کلامش که می‌گوید جنگ شما با جسم و خون نیست بلکه با فوج‌های شریر است و با این ایمان که خدا برام می‌جنگد و با اقتداری که در او دارم با صبوری و دعاها و مشارکت با کلیسا و شبانم عبور می‌کنم. شکر برای خدای زنده و پدر سرمدی.

خدارو شکر. خواهر مریم از شهادت ایمانت به ما و خوانندگان مجله بگو.

درست در اوج مسلمانی زمانیکه دکتر به من گفت باید به خاطر مشکل قلب جنینت را سقط کنی همون لحظه من ائمه رو صدا می‌زدم اما عیسی به خوابم اومد و بهم مژده سلامتی داد و دستام رو گرفت و بهم گفت که راهم را هموار می‌کنه و بچم را سالم به آغوشم می‌رسونه و به من گفت بچم رو سقط نکنم. بعد از اون خواب، قلبم از دین و مذهب دور شد و دیوانه‌وار هر لحظه صدای خداوند عیسی را در خواب و بیداری می‌شنیدم که می‌گفت: «مریم دستامو بگیر». نه ماه بارداریم به سلامت گذشت.

وعده‌های خداوند یکی یکی به انجام رسید و بچم متولد شد و شش ماه بهش شیر دادم.

بعد یک جراح قلب به یکی از دوستانم گفته بود همین الان هر بیمار قلبی که به ذهنت رسید معرفی کن رایگان می‌خوام عملش کنم چون خدا اینو می‌خواد از من؛ پوران هم من رو معرفی کرده بود و رایگان عمل شدم و از اون زمان ده سال می‌گذره و من هرگز داروی قلب نخوردم. من در اوج مسلمانی در حالیکه امام‌ها رو صدا می‌زدم مسیح را دیدم که دستامو گرفت و بهم کمک کرد و امروز در مسیح پر از شادی و آرامش هستم، دیگه استرس و ناامیدی نیست بلکه آغوش خداوند و آرامش ابدیه.

ممنون از شما. خواهر الهام از عیسی چه دیدید یا شنیدید که به او ایمان آوردید؟

من تو خانواده‌ای به دنیا اومدم که خیلی متعصب بودن مخصوصاً پدرم و این موضوع مرا رنج می‌داد و هرگز اونها را قبول نداشتم اما باید زیر بار حرف‌ها و اجبار اونها اطاعت می‌کردم. به خاطر رفتار پدرم مجبور شدم که در شانزده سالگی ازدواج کنم و متأسفانه پدرشوهرم از پدرم صد برابر متعصب‌تر بود حتی اجازه نمی‌داد تنها به حمام برم اخه اون موقع‌ها زمان شاه حمام‌خونه نداشتم و مجبور بودیم بیرون بریم، یا خودش منو تا سرحمام می‌برد یا مادرشوهرم. خلاصه من از چاله به چاه افتادم اما چونکه همسرم را دوست داشتم و اونم مثل من بود، افکارش عالی بود و من تحمل می‌کردم و همسرم چونکه تک فرزند بود، من بیچاره باید با اونا زندگی می‌کردم و واقعاً کم آورده بودم، داغون بودم. اون زمان حتی با چهار فرزندی که داشتم بازم به من کار داشتن تا اینکه کمی بچه‌هام بزرگ شدن و اونا جلوی پدرشوهرم ایستادن؛ به خاطر همین دیگه منو اذیت نکردن. من از زندگیم هیچ لذتی نبردم همیشه استرس داشتم که چیزی بهم نغن و خیلی عذاب کشیدم؛ هر کی خونه ما میومد باید مراقب بودم کاری نکنم که بعد از رفتن اونا بگن که چرا جلوی پسرخاله یا پسرایبی شوهرت اینطوری راه رفتی یا بلند خندیدی... آرامش نداشتم اما خدا منو نجات داد و من از اونا جدا شدم. درسته بازم اذیت می‌کردن اما کمی راحت شدم و این بود که از اسلام و تعصبش نفرت داشتم و با بشارت یک دوست به مسیح ایمان آوردم و فهمیدم که توی کتاب مقدس هیچ تعصبی نیست فقط محبت و ایمان و نجات هستش. من الهام هستم و شصت سالمه و ده ساله که به عیسی مسیح ایمان آوردم و همه فرزندانم نیز ایماندار هستند.



کارهای خدا ستودنی هست. خواهر سولماز عزیز شما برامون از حس و حالتون در مسیح بگید؟

زندگی من در ابتدا تنهایی، بی‌قدرتی، حس ناتوانی، بیهودگی، زندگی بی‌فایده، تلاش الکی، دنیاپرستی، گمشدگی، غم و اندوه، شادی دروغی و مستی با الکل بود ولی الان شادم و مستم بدون الکل! غمگین نیستم چون قدرت پدر پشتم، نگران نیستم و سپردم به خودش و می‌دونم بهترین‌ها رو بهم میده. دیگه دنیا جای بی‌هدفی برام نیست و دنبال مادیات نیستم چون عیسی رو شناختم.



خواهر مایا مسیح چطور وارد زندگی شما شد و شما چرا و چطور از پی عیسی رفتید؟

یازده سال قبل با خانمی آشنا شدم که همسفرم بود متوجه شدم نه برای تعطیلات بلکه برای گرفتن تعمید به دشواری خودش را به ترکیه رسانده بود. از مسیح که صحبت می‌کرد شوق و عشقی عجیب در کلامش بود از هر فرصت برای گفتن از مسیح استفاده می‌کرد پیشنهاد داد با او همراه شوم و دعای نجات را بخوانم من هم پذیرفتم اما در آنروز نیازی به خدا نداشتم.

اینقدر توانایی، استعداد، تاییدهای دیگران، موفقیت‌هایم، می‌توانم و می‌دانم‌هایم چشمانم را بسته بود که نمی‌دیدم همه اینها محبت خداوند به من است و باید از آن برای برنامه او استفاده کنم. زمانی نگذشت که تمامی آنچه فکر می‌کردم ساختم و عالیست مانند حبابی ترکید و من ماندم و هیچ ثمره‌ای! سی سال زندگی و تلاش و زحمتم مانند طناب داری شد که خودم بافته و به گردن زندگیم انداخته بودم. همه چیز در یک چشم بر هم زدنی رفت. دقیقاً چهار سال از بشارتی که گرفت بودم گذشته بود. به منزل همان خانم که دیگر دوست عزیزی بود رفتم. برای رفتن به کلیسا دعوتم کرد آنقدر خسته و مطرود و مرده بودم که حتی نای جابجایی از این صندلی به آن صندلی را نداشتم با دیدن حرکت‌های موج اطرافیان در زمان سرود پرستشی اول فکر می‌کردم اینها خیلی سرخوش هستند. شیان شروع به موعظه کرد، داستان «مریم مجدلیه» و من صدای خدا را در میان موعظه جایی که عیسی رستاخیز کرده و با مریم ملاقات کرد را در زمانیکه عیسی او را صدا کرد و گفت مریم و او جواب داد ربونی یا همان استاد شنیدم. نامم مریم بود و من صدای خدا را با گفتار واعظ شنیدم! انگار خدا صدایم زد مریم! چقدر موعظه شبیه من بود. دیدم عیسی مریم را با تمام آنچه بود بخشید گفتم او من را هم می‌بخشد جانی گرفتم سرود پایانی خوانده شد و من مانند دیگران ایستاده بودم و همچون موج با سرود در حرکت بودم تمامی خستگی و مردگی‌هایم انگار از تنم شسته شده بود و بار تمامی غمی که داشتم از قلبم برداشته شده بود دقیقاً همانند کلام خداوند بلکه زمانیکه من او را شناخته بودم او مرا انتخاب کرده بود و به من تولد دوباره بخشید. او نجاتم داد زمانیکه استخوانم خشکیده بود. او جان تازه‌ای از فیض عظیم خود به من بخشید.



جلال بر خداوندو بخشش و فیض او. خواهر مهشید از ایمانت به مسیح برای ما بگو.

قبل از مسیحیت در تاریکی بودم، به هیچی نرسیدم تا اینکه از طریق یک دوست با مسیحیت آشنا شدم و فهمیدم که خدایی هست زنده که به مردم امکان آشتی با خدا را می‌دهد. فهمیدم خدایی هست که می‌گوید زن و مرد با هم برابرند. عدالتش را دیدم، خدایی که سراسر محبت است و مهربانی و نیکویی را دوست دارد. از خواسته‌های کوچک از مسیح شروع کردم و بهش رسیدم. به مسیح ایمان دارم و هر لحظه حسش می‌کنم.



خواهر نازنین چرا دنبال عیسی هستی؟

دروغ‌های اسلام برام رو شده بود و دیگه آرامشی از اون دین دریافت نمی‌کردم. دنبال یه راهی بودم تا به خدا وصل بشم و با مسیح آشنا شدم و کلام رو خوندم و تموم اون آرامشی که می‌خواستم و در مسیحیت پیدا کردم و بخش اعظم آرامشی که از مسیحیت گرفتم در دعا‌های دسته جمعیش بود.



خواهر المیرای عزیز شما هم بگید چرا دنبال مسیح آمدید و چرا او را به‌عنوان خدای زنده پذیرفتید؟

در واقع این سوال شما دعوت عیسی را به یاد من آورد، زمانیکه مشغول کارهای خودم بودم و تمام انرژی‌م را برای این گذاشته بودم تا عمر از دست رفته‌ام را جبران کنم و زندگیم را تازگی ببخشم، عشق او منو راهنمایی کرد. واقعاً پر از هیجان میشم وقتی به یاد میارم که چطور منو دنبال خودش کشید و امروز یک قسمت از این دعوت را با شما در میان می‌گذارم باشه که دعوت خدا را در زندگی‌هایتان تشخیص بدید و عشق او برای زندگی پر از حیات را برای خودتون بیابید.

پا در دهه سوم زندگی گذاشته بودم، از زندگی زناشویی راضی نبودم، حس می‌کردم گم شدم و عمرم از دست رفته و وقتی به نگاهی به خودم می‌انداختم خودم را بی‌ثمر می‌دیدم. در واقع اگه بخوام یک تصویر بهتون بدم «تمام وجودم خشک و بی‌طراوت بود؛ خودم رو تشنه و ترک خورده می‌دیدم. یک بیابان که هیچ امیدی به سرسبزی نداره. در ازدواج در شرایط زندگی و...» شروع کردم به انجام کارهایی که دوست داشتم و براش هیچ وقت فرصتی نداشته بودم.

زبان انگلیسی، ورزش و درست کردن کاردستی‌های مختلف برای کریسمس و... تا به نوعی به خودم ارزش بدم اما هیچ اتفاقی در من نمی‌افتاد و در همان زمان همسرم که به کلیسا می‌رفت هر روز بیشتر هیجان داشت و هر روز می‌دیدم هدفمندتر میشه اما برام کار اون خیلی پوچ بود، فکر می‌کردم هر روز به کلیسا رفتن آخرش چی می‌خواد بشه؟ اما هر روز اون تغییر می‌کرد و محبتش متفاوت شده بود. یک روز که به کلیسا رفتم و پیام را شنیدم شبان کلیسا در مورد چشمه‌ای صحبت کرد که خدا در دل ما اون رو ایجاد می‌کنه؛ همون لحظه حس کردم چقدر این وجود خشکم به این چشمه نیاز داره! من دنبال آبی بودم که از بیرون و با کارهای خودم بیابان درونم را بوستان کنه اما در اشتباه بودم! من به یک چشمه در درونم نیاز داشتم. در یک آن حس کردم هیچکس در کلیسا نیست و خودمم و خدا. شبان کلیسامون تکرار کرد در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاد و به بانگ بلند ندا در داد: «هر



که تشنه است، نزد من آید و بنوشد. هر که به من ایمان آورد، همان‌گونه که کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده روان خواهد شد.» یوحنا ۷: ۳۷ - ۳۸ و با تمام وجود روان شدن این چشمه و نهر را در درونم حس کردم و خودم را می‌دیدم با یک چشمه پر و نهر پر از آب که بیابانم را پوشاند. بله! تمام نیاز من بود و دریافت عشق وی.

این قسمتی از دعوت عیسی برای من بود و هر روزه این دعوت را می‌شنوم که من رو از همه‌همه زندگی بیرون می‌کشه و حیات حقیقی رو بهم نشون میده و منم با اشتیاق او ادامه میدم تا دیگران هم بچشند او خود حیات هست.

شکر برای شهادت‌ها و کارهای خدای زنده. امروز او تک به تک ما را می‌خواند و همانطور که در کتاب «اشعیای نبی» می‌گوید من دست تو را خواهم گرفت و تو را حفظ خواهم کرد. من تو را عهدی برای قوم و نوری برای ملت‌ها خواهم ساخت. اگر امروز شما هم صدای خدا را می‌شنوید به او پاسخ دهید و دعوت او را بپذیرید. تا مصاحبه ای دیگر در دستان امن مسیح باشید.



دینودی دیگر بر شما علاقمندان به هنر در صفحه «نقش و نگار» اگر تا به اینجا با ما همراه بوده باشید می‌دانید که ما در چندین شماره قبل بر آثار زیبای «رامبراند» تأملی کردیم و در این شماره با آخرین آثار او که حکاکی و نقاشی با قلم و موم روی کاغذ است، همراه هستیم.

موعظه عیسی



این تابلو در ابعاد کوچک ۱۶ در ۲۱ سانتی‌متر در سال ۱۶۵۷ بر اساس انجیل «لوقا باب ۴» با حکاکی و یا همان اچینگ نقش بست. اچینگ سبکی است که به وسیله قلمی سوزنی شکل بر روی سطح موم اندود طراحی خود را حک می‌کند و سپس به وسیله جوهر آن را روی کاغذ می‌گذارد. این تابلو آغاز خدمت عیسی در شهر ناصره می‌باشد، جایی که در کنیسه برخاست تا طومار «اشعیا نبی» را برای حاضران بخواند.

او این چنین آغاز کرد: «روح خداوند بر من است زیرا که مرا مسح کرده تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاده تا رهایی را به اسیران و بینایی را به نابینایان اعلام کنم و ستمدیدگان را رهایی بخشم و سال لطف خداوند را اعلام نمایم.»

اما بعد از این سخنان، حاضران در کنیسه برآشفته و برخاسته تا او را از شهر بیرون کنند و بکشند اما عیسی از میانشان رفت. اما ما در چه فقیر هستیم و چه چیزی را می‌طلبیم؟ عیسی گفت: «خوشا به حال فقیران...» آیا فقر ما و آنچه که می‌طلبیم در جهت شناخت، عدالت و تشنگی محبت خداست؟ شاید بتوان در تصویر فوق دستان عیسی که به حالت بالا برده شده را نشانه تسلیم بودن او به خدای پدر دانست و از طرفی دیگر گویی انتقال دهنده محبت پدر آسمانی به مردم است،

مریم و مارتا در پای عیسی

این تابلو با واکس و قلم روی کاغذ در ابعاد ۱۷ در ۲۱ در سال ۱۶۶۲ بر اساس انجیل «یوحنا باب ۱۱» نقش بست. این یکی از معدود نقاشی‌های اخیر رامبراند است که آن را با قلم سرخ و جوهر قهوه‌ای و شسته و قسمت‌هایی با گچ سفید طرح کرده است. «مریم» و «مارتا» خواهران ایلعازری هستند که بیمار شده بود. آن دو برای عیسی پیغام فرستاده تا بیاید و برادرشان ایلعازر را شفا دهد اما عیسی اینطور پاسخ داد: «این بیماری به مرگ ختم

نمی‌شود بلکه برای تجلیل خداست»، اما در نهایت خبر می‌رسد که ایلعازر مرده است. زمانی که عیسی به آنجا می‌رسد ۴ روز است که او را در قبر گذاشته‌اند، نقاش با ترسیم حالت مارتا در زیر پاهای عیسی اوج ناراحتی او را به تصویر می‌کشد که اگر عیسی آنجا بود برادرشان نمی‌مرد، اما نوع نگاه کردن به عیسی به خوبی این حس را به بیننده القا می‌کند که گویی نقشه او فراتر از فکر آنهاست، عیسی دلش به حال آنها به رحم می‌آید و در حضور آنها و تمامی مردمانی که مشاهده می‌کنیم می‌گوید: «من قیامت و حیات

هستم هر که به من ایمان آورد حتی اگر بمیرد زنده خواهد شد!» و آنجا بود که عیسی ایلعازر را زنده کرد و او از قبر بیرون آمد. امروز در کجای زندگی نیاز به تازگی داریم؟ به راستی که دنیا و شرایط کاری می‌کنند تا ما به سمت غم و افسردگی برویم اما اگر انتخاب کنیم که در اوج سختی‌ها مانند مریم و مارتا نزد پاهای عیسی زانو زنیم و زندگیمان را به او بسپاریم و تسلیم او کنیم آن وقت است که زندگی‌هایمان تبدیل می‌شوند. کافیت رحمت و نیکویی او را بطلبیم.

شفای مرد مفلوج



اثر کوچک دیگری که با اچینگ در ابعاد ۱۸ در ۲۲ سانتی‌متر در سال ۱۶۵۹ بر اساس «اعمال رسولان باب ۳» شکل گرفت. بعد از نزول روح‌القدس «پطرس» و «یوحنا» لنگ مادرزادی را در راه معبد می‌بینند که در حال صدقه جمع کردن است اما زمانیکه آن دو به لنگ مادرزاد می‌رسند پطرس می‌گوید: «مرا زر و سیم نیست اما یک چیز دارم که به تو بدهم به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و راه برو.» سپس دست آن مرد را می‌گیرد و

بلند می‌کند و در دم پاهایش قوت می‌گیرند و ستایش کنان وارد معبد می‌شود. آن مرد شاید فقط به دنبال صدقه و سکه‌ای بود که روز خود را بگذراند اما خداوند نقشه‌ای بس عظیم‌تر داشت امروز به چه چیزی نیازمند هستیم؟ خدا قادر است امروز ما را برخیزاند و تقویت بخشد، اگر فکر می‌کنیم چیزی در زندگی ما غیر ممکن است به دستان او بسپاریم و به یاد آوریم کلام خدا در «فیلیپیان باب ۲ آیات ۹ و ۱۰» را که چنین می‌گوید: «خدا نامی برتر از همه نام‌ها بدو بخشید تا به نام عیسی هر زانویی خم شود.» حقیقتاً که قدرت تنها در نام عیسی مسیح می‌باشد. رامبراند در همین تابلو کوچک معبدی بزرگ و زیبا را طراحی کرده است که برای ما یادآور این است که ما امروز به واسطه ایمان به مسیح معبد خدا هستیم و روح او در ما ساکن است. در تصویر عده‌ای را می‌بینیم که نگاه و راه‌شان به سمت معبد است و عده‌ای دیگر که به کار عظیم خدا در لنگ مادرزاد نگاه می‌کنند انگار که نقاش با تضاد این دو نگاه متفاوت ما را به این تأمل می‌برد که نگاه ما به چه سمتی است؟ تنها رفتن به معبد و کلیسا و دانش نیست که ما را نجات می‌دهد بلکه شناخت حقیقی عیسی و ایمان به او! بیاید تا نگاه خود را از محیط اطراف برداشته و بر کارهای او در زندگی تأمل کنیم.





بررسی فیلم

«توگو» داستان قلب تپنده برای دیگران است. قلبی که به دیگران اهمیتی خاص می‌دهد و برای نجات جان‌ها و رسانیدن وسیله نجات به دیگران حتی از جان خود دریغ ندارد.

لئوناردو که با خانواده خود زندگی می‌کند وقتی به شهر وارد می‌شود، از وضعیت مردم و بیماری آنها و رشد این بیماری که هر روزه مبتلایان خود را می‌بلعد و افراد جدیدی را مبتلا می‌سازد، مطلع می‌شود. او که نظاره‌گر کودکان و نسلی است که در معرض این بیماری قرار گرفته‌اند و به دامان مرگ می‌روند، نمی‌تواند بی‌تفاوت بماند چرا که قلبی تپنده برای جوییدن نفع دیگران دارد. پس قدم در راه رساندن این نجات برمی‌دارد هر چند در این راه خطر و سختی در کمین است تا او و دارایی‌هایش را ببلعد؛ دارایی‌هایی همچون زحماتی که سال‌ها و روزها برای تربیت تیم سورتمه‌کش خود کشیده است. دارایی‌هایی همچون «توگو» که وابستگی عاطفی و عشق وفادارانه در آن مثال زدنی است. در تماشای این فیلم شما را تشویق می‌کنیم تا به یاد روزها و موقعیت‌هایی باشیم که راه تاریک را

برای دیگران دیدیم و قلب‌مان مثل قلب لئوناردو برای رساندن مژده نجات به آنها تپنده نبود.

نسلی که می‌بینیم هر روزه در تاریکی و در راه بیماری می‌دوند و هر روز بیشتر از قبل هم‌شکل این عصر می‌شوند و نه تنها نجات را نمی‌شناسند بلکه نقشه عالی و اراده نیکو خداوند برای خود را نیز نمی‌دانند یا به فراموشی سپرده‌اند. عیسی مسیح و کار او بر روی

صلیب خود الگویی کامل و بارز در این زمینه است. چه بسیار رهبران و خادمینی که در راه نجات جان‌ها قدم برداشتند و برمی‌دارند؛ حتی از جان خود در این راه دریغ نکردند و نمی‌کنند. پس بیایید نه تنها با نگاه کردن به این قهرمانان ایمان بلکه به خود عیسی مسیح که بهترین الگوی این راه است چشمان خود را به صلیب او بدوزیم و راه او را دنبال کنیم. شما را به تماشای این فیلم زیبا دعوت می‌کنیم و خوشحال می‌شویم نظرات خود را با ما به اشتراک بگذارید.



نگاهی به

سینمای جهان



شناسنامه فیلم

«توگو» Togo داستان است بر اساس واقعیت و مربوط به سال ۱۹۲۵ میلادی که توسط «اریکسون کور» ساخته شده است. اریکسون که ششمین فیلم خود را در مقام کارگردانی ساخته است پیش از این تجربه فیلمبرداری در آثار تلویزیونی و سینمایی را در کارنامه هنری خود دارد. بازی بسیار عالی «ویلیام دفو» و همینطور فیلمبرداری بسیار دقیق نقش بسزایی در اثرگذاری عالی این فیلم داشته‌اند.

خلاصه فیلم

در سال ۱۹۲۵ میلادی «لئونارد سپالا» (ویلیام دفو) که مربی و فروشنده سگ‌های سورتمه است داوطلب می‌شود تا برای آوردن سرم «آنتی‌توکسین» و انتقال آن به شهر «نوم» در ایالت «آلاسکا» رهسپار سفری بسیار خطرناک از میان برف و دریای یخ‌زده شود تا جان اهالی بیمار و رو به مرگ را نجات بخشد. در این سفر همراه قدیمی لئونارد یعنی سگ سورتمه‌کش او «توگو» نقش بسزایی



طلا

بررسی فیلم

است از نمونه‌هایی که رهبری زندگی خود را خودشان به عهده گرفته‌اند و در پس آن زندگی‌شان به تاریکی رفته؛ **ولی خداوند هر لحظه منتظر بازگشت ماست تا خود و زندگی‌مان را به دستان و رهبری توانمند او بسپاریم تا از آسیب خوردن و آسیب‌زدن‌ها به دیگران در امان باشیم.**

دریا «نگار جواهریان» با عشقی که به منصور دارد برای پیشرفت کار منصور مشورت‌های اشتباه می‌دهد تا جایی که با همکاری و طرح‌ریزی نقشه سرقت دلارهای پدرش، باعث مرگ وی بر اثر شوک ناشی از سرقت می‌شود. پدر دریا که در انبار مخفی خود دلارهای غیرقانونی را نگهداری می‌کند و دولتی که با پیشبردهای غلط راه را برای افرادی سودجو فراهم می‌آورد و حال می‌بینیم که این رهبری به خاطر این که در اشتباهات و خطاها ریشه دارد باعث یک سری اتفاقات زنجیروار در زندگی ما و بسیاری نیز می‌گردد.

امروزه می‌بایست به این بنگریم و ببینیم در انبارهای درونی خود چه چیزهایی پنهان کرده‌ایم که باعث آسیب‌رسانی به خودمان و دیگران می‌شود و با رهبری و هدایت خدا آنها را بیرون آورده و اجازه دهیم در نور خداوند این لکه‌ها مشاهده شود و با کمک او در نورش ساکن شویم.

تماشای این فیلم را که بیانگر نیاز میرم رهبری سالم و توانمند خداوند در زندگی‌مان می‌باشد به شما عزیزان در کنار دوستان و خانواده‌تان پیشنهاد می‌کنیم.

بسیاری از مشکلات زمانی در زندگی ما شروع می‌شوند که توان «نه» گفتن را نداریم؛ زمانی که زبان ما به نه گفتن عادت ندارد و از سر تعارف و یا خجالت بله‌ها را می‌گوییم که مسیر زندگی ما را در کنترل خود گرفته و ما را هر لحظه به بیراهه‌هایی هدایت می‌کند که به مسیری تاریک ختم می‌شود. در این فیلم منصور که قلبی مهربان و دلسوز دارد با بی‌حکمتی‌ها و عدم فه گفتن به بسیاری از موارد خود را در بیراهه‌ها و تاریکی‌ها می‌یابد؛ جایی که دیگر راه بازگشتی برای خود پیدا نمی‌کند. ناتوانی در نه گفتن شروع بسیاری از مشکلات ما خواهد بود اگر با راستی و حقیقت در زندگی خود پیش نرویم. بله‌هایی که یا از سر تعارف است، یا غرور و یا خجالت؛ مهم این نیست که به چه دلیل است ولی ریشه آن در ناراستی است که در مسیر خواست و اراده خدا نیست. منصور با خدایی کردن در زندگی خود و دیگران می‌خواهد مشکل‌گشای هر دردی باشد و هر لحظه بیشتر و بیشتر در تاریکی فرو می‌رود در صورتی که خود نیاز به هادی و رهبری سالم در زندگی دارد. کلام خدا مملو



نگاهی به

سینمای ایران



«طلا» فیلمی ساخته شده در سال ۱۳۹۷ به کارگردانی «پرویز شهبازی» و در سبک درام اجتماعی ساخته شده است. تهیه‌کنندگان این فیلم «رامبد جوان» و «محمد شایسته» می‌باشند و بازیگرانی چون «نگار جواهریان، هومن سیدی، طناز طباطبایی، مهرداد صدیقیان و هدی زین‌العابدین» در آن به ایفای نقش پرداخته‌اند.

خلاصه فیلم

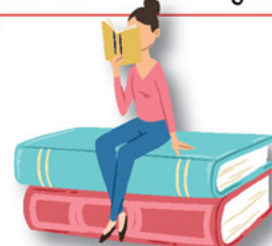
«منصور، لیلا و رضا» سه جوانی هستند که برای رهایی از مشکلات مالی و تحقیر اطرافیان و همینطور خسته از کار کردن برای دیگران اقدام به بازگشایی رستورانی می‌کنند که در این میان مشکلاتی برای منصور «هومن سیدی» به وجود می‌آید که ماجرایی به شکل دیگری رقم می‌خورد.



معرفی کتاب

نهم کتاب: انهدام کریپتونایت

نهم نویسنده: جان بیور



«جان بیور» در این کتاب، نخست «کریپتونایت» یا همان «دزد» را به ما می‌شناساند تا با آن مواجه شویم و بجنگیم و پیروزی در مسیح را بجشیم. در قدم بعدی اثرات آن، در زندگی شخصی خودش را با ما در میان می‌گذارد تا با دیدن اثرات آن قدم برای توبه حقیقی برداریم. خداوند ما را به آزادی و پیروزی دعوت کرده و ما مسیحیان باید بتوانیم پیروزی را در این زمان‌ها بجشیم. حتماً داستان «سوپرمن» را شنیده‌اید، او دارای قدرت ماورایی بود و از این جهان نبود. پسر انسان هم از این جهان نیست، او با شرارت می‌جنگید، ما هم می‌جنگیم؛ او به ضعیفان کمک می‌کرد، ما هم مراقب ضعیفان هستیم، اما سوپرمن نور خود را از خورشید می‌گرفت و ما از پسر خدا، تنها چیزی که می‌توانست او را متوقف سازد یک ماده رادیو اکتیو به نام کریپتونایت بود. ما هم کریپتونایت داریم اما کریپتونایت ما چیست؟

بلی... کریپتونایت می‌تواند شخصیت و قدرت‌هایی را که خدا به ما داده است بی‌اثر سازد.

تا حالا از خود پرسیده‌اید بزرگترین خواسته قلبی شما چیست؟ پول؟ جایگاه و محبوبیت؟ خانه و ماشین؟ می‌شناسیم کسانی را که همه اینها را دارند اما باز خلأ را حس می‌کنند. در عمق وجود ما چیزی فراتر وجود دارد و آن هم رابطه صمیمانه با خالقمان است. تمام کسانی که وارد رابطه با خدا می‌شوند می‌دانند که او قادر مطلق و دانای مطلق می‌باشد و بر همه جا نظارت دارد. می‌دانند که او بسیار قدرتمند و باشکوه است. قرن‌هاست که حتی باهوش‌ترین دانشمندان محبت، پیچیدگی و شگفتی خدا را درک نکردند.

محبت او بی‌حد و مرز است. او تمام اختیارات زمین و قدرت را به دستمان داد اما ما آن را تقدیم شیطان کردیم ولی از روی محبتش به ما، نقشه نجات را کشید و عیسی از باکره‌ای متولد شد

و رنج وحشتناکی کشید تا بهای آزادی ما را پرداخت کند. ما که فرزندان چنین خدای پر محبتی هستیم پس باید زندگی خارق‌العاده‌ای داشته باشیم.

اما آیا ما به عنوان شاگردان مسیح زندگی متمایزی داریم؟ آیا در میان این نسل تاریک مثل نور می‌درخشیم؟ در کلیسای نخستین، رسولان بیماران را شفا می‌دادند و برکت را جاری می‌ساختند. آیا ما هم به همان اندازه کلیسای اولیه موثر هستیم؟ قصد محکوم کردن نداریم اما این سوالی است که ذهن‌ها را درگیر کرده است. آیا تا بحال این جمله را شنیده‌اید که خدا دیگر مثل قبل کار نمی‌کند؟ مثل این است که انجیل را تحریف می‌کنیم و صحت آن را زیر سوال می‌بریم! اما واقعاً پاسخ چیست؟

در «اول یوحنا» باب ۴ آیه ۱۷ آمده است همانگونه که عیسی بود ما هم در جهان هستیم؛ این واقعاً شگفت‌انگیز است و در «دوم پطرس» باب ۱ آیه ۷ می‌گوید ما شریک طبیعت الهی هستیم. چه چیز از این بالاتر؟ عیسی می‌گوید پادشاهی خدا در بین شماست پس چرا اراده او چنانکه در آسمان است بر زمین به انجام نمی‌رسد؟ بایید پاسخ را با هم بخوانیم. در «اول قرنتیان» باب ۱۱ آیات ۲۸ تا ۳۲ آمده است: «اما هر کس پیش از آن که از نان بخورد و از جام بنوشد، خود را بیازماید. زیرا هر که بدون تشخیص بدن بخورد و بنوشد، در واقع محکومیت خود را خورده و نوشیده است. از همین روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته‌اند. اما اگر بر خود حکم می‌کردیم، بر ما حکم نمی‌شد. پس آنگاه که خداوند بر ما حکم می‌کند، تأدیب می‌شویم تا با دنیا محکوم نگردیم.»

در آن زمان اعضای قرنتیان به شام خداوند بی‌احترامی می‌کردند و آن را یک وعده غذایی می‌دانستند که پیامد آن هم در کلام آمده است: «ضعف، بیماری، مرگ جسمانی». شما درباره ضعف چه

نظری دارید؟ عجز یا ناتوانی؟ نداشتن زور و قدرت؟ اما درحقیقت منظور از ضعف یعنی نرسیدن به جایگاه و قدرتی که در آن خلق شده‌ایم و خدا ما را به آن فراخوانده است.

«پولس» در اینجا کریپتونایت کلیسا را بازگو می‌کند. کاری که ما را ضعیف می‌سازد و اجازه نمی‌دهد از قدرت الهی برخوردار باشیم. ما در دنیای سقوط کرده هستیم که با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کنیم؛ این ضعف‌ها به خاطر عدم تشخیص و درک بدن خداوند است. حقیقت این است که ما نمی‌توانیم کاری کنیم که خدا ما را بیشتر یا کمتر دوست داشته باشد اما می‌توانیم کاری کنیم که در میزان خشنودی او موثر باشد؛ گناهان ما نه تنها بر ما بلکه بر کل کلیسا اثر می‌گذارد. در کتاب «یوشع» باب ۷ آیه ۱ آمده است «عخان» گناه کرد اما تاثیر آن بر کل قوم اسرائیل بود. پس گناهان ما بر کلیسا هم تاثیر می‌گذارد. پولس نیز در اینباره می‌گوید به همین خاطر بسیاری ضعیف هستید. قوم اسرائیل به واسطه گناه عخان با یک کریپتونایت روحانی مواجه شدند، چیزی که امروز ما با آن نیز مواجه هستیم. خدا از ما تمام زندگی، جان، مال و خانواده‌مان را می‌خواهد نه فقط یک‌شنبه‌هایمان را. به بدنتان فکر کنید! همه اعضا باهم مرتبط هستند. کبد یا زانوان! حتی دهانتان به نخاع وصل است؛ وقتی یک بخش درد دارد بقیه اعضا نیز درد می‌کشند، مثلاً اگر ویروس «آنفلوآنزا» بگیرد بیماری تمام بدن را در بر می‌گیرد، ما هم به عنوان کلیسا یک بدن هستیم. اسرائیل نمونه بارز ماست، یک نفر یعنی عخان گناه کرد اما کل اسرائیل را فراگرفت و قوم ضعیف شدند و در نتیجه شکست خوردند.

ما نباید این موضوعات را نادیده بگیریم، باید شجاع باشیم. آسمان ما را تشویق می‌کند و ما خواننده شده‌ایم تا کلیسای پیروزمند باشیم. بیماری و ضعف باید در مقابل کلیسای خداوند به زانو درآید.

اما کریپتونایت روحانی یعنی چه؟ یعنی انسان‌هایی که با خداوند عهد می‌بندند که از کلام او اطاعت کنند، اما روحشان در معرض تشعشعات افکار و امیال انسانی قرار می‌گیرد و مدام قلب‌شان در برابر فهمیدن کلام خدا و پیروی از آن سخت‌تر می‌شود.

«زیرا هر چه در دنیاست، یعنی هوای نفس، هوس‌های چشم و غرور مال و مقام، نه از پدر بلکه از دنیاست.» (اول یوحنا ۲: ۱۶)

انسان ناآگاه در مواجهه با سختی‌ها و مشکلات ناامید می‌شود و ایمان خود را از دست می‌دهد، زیرا خواسته‌های خود را از خواسته‌های خدا برتر می‌بیند و در پی خلاصی از رنج‌های دنیا و غرق در لذت است. درحالی‌که آنچه خداوند برای ما می‌خواهد

بسیار عظیم‌تر از آن چیزی‌ست که می‌جوییم. به تصویری که خداوند برای زندگیمان کشیده اعتماد کنیم.

«زیرا خدا فرموده است: تو را هرگز وا نخواهم گذاشت و هرگز ترک نخواهم کرد.» (عبرانیان ۱۳: ۵)

امروز راه‌های خود را به خدا بسپارید. از او بخواهید تا شما را بر حسب خواسته خود هدایت کند نه آرزوها و تمناهای خودتان. از او بپرسید چه قدمی باید بردارید تا امروز به او نزدیک‌تر شوید؛ آنها را بنویسید و همان کار را انجام دهید.

در فصل‌های بعد نویسنده ما را به توبه دعوت می‌کند. حقیقت این است عیسی نمرود تا فقط بلیط آسمان را به ما بدهد بلکه وقتی مرد، ما را از قدرت گناه و مرگ آزاد ساخت. گناه دیگر بر ما قدرتی ندارد بلکه این ما هستیم که بر آن مسلط هستیم اما یکی از شایع‌ترین عللی که ایمانداران نمی‌توانند از این قدرت بهره ببرند، عدم آگاهی از در اختیار داشتن آن است.

نخستین قدم ضرورت توبه از گناهان است! برای آن که فرزند خدا شویم توبه اجباری‌ست نه اختیاری! هیچ کس نمی‌تواند بدون آن که در آغاز توبه‌ای راستین داشته باشد وارد رابطه‌ای اصیل و کامل با خدا شود.

توبه دقیقاً به معنای تغییر فکر است و زمانی رخ می‌دهد که ما نسبت به حقیقت پیدار می‌شویم و در لایه‌های عمیق وجودی خود کاملاً مجاب می‌شویم که فلسفه یا رفتارهای ما در تضاد با خالق‌مان است. توبه، فروتنی راستین است و فروتنی در راه سوی فیض گرانه‌های خدا می‌گشاید؛ فیضی که ما را قادر می‌سازد زندگی خداپسندانه‌ای داشته باشیم.

پس از روح‌القدس بخواهید که هر جا تحت نفوذ امیال‌تان بودید برایتان آشکار سازد و توبه کنید و بخواهید شما را پاک سازد. از او بخواهید بار دیگر شما را پر ساخته و قدرت دهد تا با تمام قلب خود از او پیروی کنید.

آمین که لحظه به لحظه در هنگام خواندن این

کتاب روح خدا شما را در مسیر اراده خودش رهبری کند.



کلیسا در جفا

رویای مرگ و حیات



جعفر که پای لنگ دارد، لرزان در نیمه شب بیدار نشسته. عراقی ۲۳ ساله‌ای که تنهایی و افسردگی را مانند وزنه‌ای سنگین بر شانه‌های خود احساس می‌کند. دوست او مرده و جعفر هم ایمان خود را از دست داده است. با ناامیدی در جنگ با خالق هستی است: **«اگر وجود داری خودت را نشان بده؟»** گریان با رویاهایی که در هم شکسته؛ ناامید و خسته از دردها، در نهایت به خواب فرو رفت.

چنان که می‌گوید درست در همان موقع یک رویایی بسیار جالب و عمیق را تجربه کرده؛ او در رویایش بر روی یک پل با عرضی باریک که تنها به اندازه عبور یک نفر بود قرار داشت. در زیر پای او پرتگاهی از دود و آتش بود که شعله‌ها و حرارتش را بر روی پل می‌شد حس کرد! او می‌توانست صدای فریاد کسانی که در پشت او قرار داشتند و پل زیر پای آنها فرو می‌ریخت و به درون پرتگاه می‌افتادند را بشنود؛ وحشت‌زده و با احتیاط پشت سر هم قدم برمی‌داشت. در انتهای پل به دری رسید، در را زد و یک مرد با جامه‌ای سفید در را باز کرد.

جعفر می‌پرسد: **«تو که هستی؟»** او پاسخ داد که صاحب آن در است و او را به داخل دعوت کرد اما به جعفر اخطار داد که اگر وارد شود به هر دلیلی امکان خروج از آن برای او وجود ندارد. جعفر که شرایط قبل از رسیدن به در را دیده بود بدون معطلی به آستانه در وارد شد. داخل آن در درختان میوه و سبزه‌زارهای وسیعی دیده می‌شد، فرشتگان شیپور می‌نواختند و مردم به او لبخند می‌زدند. مرد سفیدپوش جلوتر از او رفت تا بر روی تختی از طلا که با جواهرات آبی خیره‌کننده‌ای مزین شده بود بنشیند، از خواب بیدار شد و چنین توصیف می‌کند که او پر از احساس وصف ناشدنی صلح بود!

ملاقات در بستر مرگ

جعفر در سال ۲۰۱۴ به عنوان یک شیعه در سوریه، یعنی یکی از شاخه‌های اصلی اسلام، به جنگ علیه «داعش» پیوست. اما او بعد از اینکه دید رهبران شبه نظامی شیعه از حقوق مردم خود دزدی می‌کنند و همچنین از دیدن مرگ دوستش توسط گلوله‌ای که به سر او شلیک شده بود بسیار ناامید و سرخورده شده بود؛ او پس از گذشت ۴۵ روز از قراردادش در یکی از حملات بر اثر اصابت خمپاره مجروح شد و اجباراً با جسم و روحی

خسته به خانه برگشت و چند ماهی را با دردهای فیزیکی و روحی و همینطور رویای مرد سفیدپوش گذراند.

هر چند که رویای اول خیلی زود فراموش شد اما سه ماه بعد آن رویا دوباره اتفاق افتاد؛ همان پل؛ همان مرد سفید پوش و همان دعوت به مکان امن و صلح. جعفر بعد از دیدن رویا از خواب پرید و مدام در این فکر بود شخصی که دوبار به دیدن من آمده کیست؟ او شروع کرد به تحقیقاتی در ریشه آموزش‌هایی از مذهب شیعه که قبلاً داشت و خیلی زود برنامه‌ای هفتگی از مدافع استدلالی

مسیحی اهل مراکش را پیدا کرد. جعفر می‌گوید: «پس از سه هفته پیگیری متوالی تعلیمات او اسلام را به صورت کامل زد کردم و کاملاً متقاعد شده بودم که اسلام از خدا نیست.» اما هنوز زمانی که مهمترین مراسم شیعه (یعنی سوگواری نوه محمد، امام حسین پسر علی) می‌شد مجبور به شرکت در آن بود.

او بیان می‌کند: «در مذهب شیعه حسین از الله بسیار مهم‌تر است. مردم ممکن است الله را انکار کنند و یا به او کفر بورزند، این را می‌شود تحمل کرد اما اگر در مورد حسین چیزی بگویی ممکن است زبان خود را از دست بدهی. مراسم شیعه شامل عزاداری و خونریزی (خود آزاری) شدید است به قدری که احتمال مرگ برای شرکت‌کنندگان وجود دارد.»

با وجود اینکه جعفر اسلام را رد کرده بود اما بیان می‌کند: «وقتی دوستان را در آن حالت می‌بینی تو هم شروع به خود زنی کرده و جمعیت را برای خودنمایی بیشتر همراهی می‌کنی تا عضلات خود را به دخترانی که تو را تماشا می‌کنند نشان دهی.» اما امید تحت تأثیر قرار دادن دختران برای او تحقق نیافت چرا که در آن مراسم جعفر شمشیر خود را بیشتر چرخانده بود به طوری که تیغه شمشیر در سر او ماند و در بیمارستان به کما رفت.

در زمان بیهوشی خود را در هوا معلق و بالای سر خود می‌بیند؛ همچنین پدر و مادر گریان خود را نیز تماشا می‌کرد. ناگهان صدای پایی در پشت سر خود حس کرد، همان مردی که در رویایش بود. او از جعفر پرسید: «چرا گریه می‌کنی؟» جعفر اینگونه توضیح می‌دهد که او نمی‌خواسته مادرش را ترک کند و به یک مرتبه از کما خارج و هوشیار می‌شود. وقتی او رویایش را برای پدر و مادرش بازگو می‌کند پدرش توضیح می‌دهد آن مردی که بر او ظاهر شده امام حسین بوده و او را به زندگی برگردانده است.

مرد سفید پوش

بعد از ترخیص از بیمارستان، جعفر بلافاصله به سراغ کارفرمای سابق خود که او نیز جویای احوال جعفر شده بود می‌رود. زمانی که جعفر ماجرای تا دم مرگ رفتن خود و تکرار دوباره رویایش را برای کارفرمایش تعریف می‌کند او اشک ریزان به جعفر می‌گوید مردی که به او ظاهر می‌شود عیسی مسیح است و می‌خواهد که جعفر متعلق به او باشد. وی که خود

یک مسیحی بود به جعفر انجیلی می‌دهد و از او می‌خواهد که شروع کند به مطالعه عهد جدید. مدتی بعد جعفر هنگام مطالعه انجیل به قسمت موعظه بالای کوه در کتاب «متی» می‌رسد و غرق آن می‌شود. او توصیف می‌کند که من شکست‌ها و آزمایشات زیادی را پشت سر گذاشته بودم و به این آیه رسیدم: **«خوشا به حال ماتمیان، زیرا آنها تسلی خواهند یافت.»** این آیه با من سخن گفت. او با رئیس سابقش که انجیل را به وی داده بود تماس می‌گیرد و می‌گوید می‌خواهد عیسی را بپذیرد و او نیز با خوشحالی او را برای دعا هدایت می‌کند.

همانطور که جعفر انجیل را می‌خواند و در مسیح رشد می‌کرد متوجه جزئیاتی زیاد و هم تراز با آن مرد سفید پوش و مسیح می‌شد. او از انجیل تغذیه می‌کرد و آرامشی عجیب از کلام «پولس»

در «ارومیان» گرفت که بیان می‌کند: **«اگر خدا با ماست چه کسی می‌تواند بر ضد ما باشد؟»**

جعفر مشتاقانه چیزهایی که فرا می‌گرفت را به صورت نوشتن و بحث‌هایی در مورد انجیل در فیسبوک به صورت زنده به اشتراک می‌گذاشت. خیلی زود دوستان او متوجه تغییرات در شیوه صحبت کردنش شدند. او دو نفر از دوستانش را به شناخت عیسی و تسلیم کردن قلبشان به خداوند هدایت نمود، اما از پدر خود که اغلب او را با شلنگ می‌زد می‌ترسید.

بالاخره در سال ۲۰۱۶ بود که احساس کرد دیگر زمان آن فرا رسیده که در مورد تغییر کیش خود و ایمانش به عیسی مسیح صحبت کند. **وی پاسپورت و کیف پول خود را برای فرار در صورت نیاز در جیب خود می‌گذارد و برای پدرش تعریف می‌کند که شروع به رفتن به کلیسا کرده و آن مردی که در رویاهایش می‌دیده عیسی مسیح است و نه حسین پسر علی.**

پدر جعفر نیز خشمگین می‌شود و او را چنان با برف پاک کن شیشه جلوی ماشین کتک می‌زند که کتف خودش از جا در آمده و دیگر قادر به کتک زدن او نبوده است. جعفر به خانه عموی خود می‌گریزد اما پدرش او را پیدا می‌کند برای همین مجبور به فرار از پشت بام ساختمان می‌شود و مستقیماً به بغداد می‌رود، در آنجا به ارسال ویدئوهایش در فیسبوک ادامه داد.

زمانیکه رهبران قدیمی شبه نظامی شیعه، از افکار و سخنانش در شبکه‌های مجازی مطلع شدند برای او پیغام تهدیدآمیزی بر این منوال فرستادند: «تو یک مرتد کثیف و همانند سگ و یک کافر نجس هستی. تو به رهبر ما حسین پسر علی بی‌احترامی کرده‌ای. ما تو را خواهیم کشت و تو را مانند همان خدایت مصلوب خواهیم کرد؛ تو را به زودی پیدا می‌کنیم.» جعفر مدام به مدت یک‌سال تغییر مکان می‌داد ولی از ساختن فیلم‌هایش در مورد کتاب مقدس دست نکشید. در نهایت به دلیل این که جایی برای رفتن برایش باقی نمانده بود تصمیم به ترک عراق به مقصد یکی از کشورهای اطراف گرفت. در تاریخ ۲۳ اکتبر ۲۰۱۷ تنها با ۱۰۰ دلار در



جیش به یکی از کشورهای خارجی اطراف رسید. او دیگر جایش امن بود اما با این وجود یک پناهجوی بدون کار بود. سرانجام جعفر موفق به پیدا کردن کاری ۱۶ ساعته در سوپرمارکت شد اما به خاطر صدمه‌ای که به پایش در جنگ با داعش وارد شده بود امکان ایستادن برای مدت زمان طولانی برایش وجود نداشت و طولی نکشید که از کار بی‌کار شد و ناچاراً در راه پله یک آپارتمان مشغول زندگی شد.

وقتی شبان کلیسا متوجه شرایط زندگی او شد با کارمندان VOM (موسسه‌ای خصوصی برای کمک به مسیحیان نیازمند) تماس گرفت و درخواست کمک هزینه برای اجاره خانه و همینطور معرفی او برای کاری مناسب با شرایط جسمی جعفر کرد. جعفر به ساخت فیلم‌های استدلالی خود از مسیحیت ادامه داد، اما یاد گرفته بود که انجیل را به صورت محترمانه‌تری معرفی نماید.

او می‌گفت: «مثل من سخن نگویند؛ نگویند که اسلام شرور است! از محبت مسیح صحبت کنید. مسلمانان نیاز ندارند که مذهب‌شان و یا مشکلاتی که هر روزه با آن سروکار دارند را به یاد آنها بیاورید؛ آنها به یک عامل مؤثر جدید نیاز دارند و ما آن را داریم؛ محبت...»

جعفر می‌دانست با عمومی کردن ایمان خود در انتظار دنیا ریسک زیادی را متحمل می‌شود با این حال او ترجیح داد در زندگی خود تبعات این ریسک را بپذیرد اما در مقابل خواست خدا برای خود مقاومت نکند؛ او حتی امیدوار است که اگر خواست خدا باشد روزی به عراق بازگردد.

...و دنبال این دید و رویا با شهادت اعلام می‌کند که من برای زندگی و قدم‌هایم تصمیم نمی‌گیرم بلکه خدای من برایم تصمیم می‌گیرد؛ من تسلیم اراده او هستم و او برای زندگی من کار می‌کند.

برگرفته شده از مجله ندای شهدا



آلزایمر و فراموشی

بیماری «آلزایمر» شایع ترین علت برگشت ناپذیر کاهش حافظه و زوال عقلی است که سبب مرگ سلول‌های عصبی و از بین رفتن بافت مغز می‌شود. معمولاً این بیماری به کندی آغاز می‌شود و به تدریج رو به وخامت می‌رود. این روند باعث می‌شود فرد از خانواده و جامعه کناره‌گیری کند و به تدریج توان انجام فعالیت‌های خود را از دست بدهد. از علائم این بیماری می‌توان به «فراموشی، بی‌اشتهایی، خشونت، آشفتگی، سرگردانی، توهم و هذیان» اشاره کرد. شایان به ذکر است که هر فراموشی آلزایمر نیست و این دو با هم متفاوت می‌باشند.

فراموشی

«فراموشی» یا «به یاد نیاموردن» و یا «از یاد بردن» حالتی است که اطلاعات و داده‌های ذخیره شده در حافظه بلند مدت از بین می‌رود. در این حالت نمی‌توان به خاطرات گذشته که در حافظه بلند مدت ذخیره شده‌اند دسترسی داشت. فراموشی فرایندی ناگهانی یا تدریجی است که می‌تواند کوتاه مدت یا همیشگی باشد. فراموشی علل مختلفی دارد که از مهم‌ترین آن «افزایش سن و مصرف داروهاست». علاوه بر زوال عقل عواملی بیرونی مانند «سکته مغزی و تصادف» در فراموشی دخیل است که ناتوانی شخص در سپردن و به یاد آوردن داده‌های روزمره را با خود به همراه دارد.

خوشبختانه فراموشی قابل درمان است و با آلزایمر کاملاً متفاوت می‌باشد. هرچند فراموشی می‌تواند یکی از علائم اولیه زوال عقل باشد. آلزایمر در هر فرد به دلایل نامعلوم آغاز می‌شود. آلزایمر فرایندی است که به مرور در آن مغز کوچک شده و با از بین رفتن سلول‌های مغزی لکه‌های موسوم به «پلاک پیری» در مغز شخص شکل می‌گیرد و به بخشی از ذهن آسیب می‌رساند. اما سن مهم‌ترین عامل از ژن‌هاست که شانس ابتلا به بیماری را افزایش می‌دهد. طبق تحقیقات انجام شده ۵ درصد از افراد مبتلا به آلزایمر کمتر از ۶۵ سال بوده و این به معنای اینست که عواملی مثل سبک زندگی ما، نحوه تعامل و فعالیت‌ها، ژنتیک، افزایش سن، استرس

و اضطراب می‌توانند در رشد و ابتلای زود هنگام آن دخیل شوند. در واقع آنچه که ما در جوانی و میانسالی در زندگی خود کاشته‌ایم را برداشت خواهیم کرد. مراقبت و نگهداری از شخص مبتلا به آلزایمر کار ساده‌ای نبوده و نیاز به شناخت و آگاهی از بیماری آلزایمر و پذیرش شرایط بیمار دارد تا بتوانم با صبر و مهربانی با بیمار برخورد و از او مراقبت کنیم زیرا قرار گرفتن در چنین شرایطی شخص مراقب را تحت تاثیر قرار می‌دهد و او را مستعد ابتلا به افسردگی و خشونت رفتاری و زود رنجی می‌کند.

علائم و نشانه‌ها

آلزایمر و فراموشی هم مانند بیماری‌های دیگر در صورت تشخیص و درمان به موقع می‌توان از روند پیشرفت سریع آن پیشگیری کرد. می‌بایست به نشانه‌ها و علائم توجه کرد و با مراجعه به پزشک و انجام آزمایش و تست‌های مخصوص به موقع برای درمان اقدام نمود.

به طور کلی علائم به سه دسته تقسیم می‌شوند

علائم اولیه: در این مرحله از فقدان حافظه ممکن است با از یاد بردن مکالمات، اتفاقات و اسامی و همچنین پرسش پشت سر هم و عدم قدرت تصمیم‌گیری خود را نشان دهد.

علائم میانی: در این مرحله ممکن است فرد در انجام بعضی از کارهای روزمره خود دچار مشکل شود مانند صحبت کردن. شخص احساس گمراهی و سردرگمی بیشتری دارد. توهم، خواب آشفت، تغییر در خلق و خو و مشکوک شدن به اعضا خانواده از جمله نشانه‌های این مرحله است.

علائم پیشرفته: در این مرحله علائم شدیدتر شده و برای بیمار و اطرافیان ناراحتی‌های بیشتری رخ می‌دهد. بیمار ناتوان در خوردن و بلعیدن خوراک، راه رفتن، گفتار و فعالیت‌های روزمره است.

چگونه از آلزایمر و فراموشی پیشگیری کنیم؟

۱- **داشتن سبک زندگی سالم:** ریشه اکثر بیماری‌ها به نوع زندگی و فعالیت‌های است که در طول روز انجام می‌دهیم. اقداماتی

نظیر خواب کافی، خوردن سه وعده غذای سالم در روز، درمان بیماری‌های زمینه‌ای مانند فشار خون، دوری کردن از مصرف الکل و دخانیات، نوشیدن آب کافی از جمله مواردیست که اثر به سزایی در سلامت ما دارد.

۲- **داشتن تغذیه سالم:** غذا مهم‌ترین تاثیر در سلامت جسم ما را بر عهده دارد و استفاده از مواد غذایی کامل و تازه که نیازهای بدن ما تأمین کنند حائز اهمیت می‌باشد. استفاده از مواد غذایی حاوی فیبر و آنتی اکسیدان مانند خشکبار، دانه گندم، ماهی، میگو و پرتقال و... باعث می‌شود با رادیکال‌های آزاد عامل استرس اکسیداتیو سلول مغز مبارزه کند.

۳- **انجام ورزش و فعالیت:** داشتن یک مغز فعال و ورزش کردن باعث افزایش گردش خون و ایجاد نورون‌ها برای مسیرهای جدید عصبی می‌شود. فعالیت‌هایی مانند: مطالعه داشتن و حل کردن جدول، پیاده‌روی، چینی پازل و یادگیری زبان به بهبود عملکرد مغز کمک می‌کند.

۴- **افزایش مشارکت:** مشارکت اجتماعی علاوه بر بهبود سلامت ذهنی و جسمی بر روی تقویت حافظه نیز موثر است.

قطعا شما هم این جمله را شنیدید «پیشگیری بهتر از درمان است». آنچه که بیان کردیم از غذایی که روزانه مصرف می‌کنیم، داشتن فعالیت‌های بدنی و کیفیت خواب در نوع و سبک زندگی اجتناب‌ناپذیر بوده و ممکن است بروز آلزایمر را فراهم کند اما دلیل نمی‌شود که برای کاهش و پیشگیری از بیماری اقدامات لازم و موثر را انجام ندهیم و به فکر سلامتی خود و عزیزانمان نباشیم.

همانگونه که خداوند با تمامی عشق و محبت خود به ما فرزنداناش نگاه می‌کند و با محبت کامل خود ما را از تمام سختی‌ها، پستی و بلندی‌های زندگی عبور می‌دهد ما نیز با عشق و محبتی که از خدا سرچشمه می‌گیرد با یکدیگر خصوصاً این بیماران رفتار کنیم و باامید و ایمان به وعده خداوند زندگیمان را بسازیم.





«خداوند می‌فرماید: در روزهای آخر از روح خود بر تمامی بشر فرو خواهم ریخت. پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد، جوانان رویاها خواهند دید و پیران شما خواب‌ها و نیز در آن روزها حتی بر غلامان و کنیزانم از روح خود فرو خواهم ریخت و آنها نبوت خواهند کرد.» اعمال رسولان باب ۲ آیه ۱۷

خدا رو شکر برای آیه بالا. همینطور که می‌بینیم خدا تفاوتی میان پیر و جوان قائل نیست اگر به پیران خواب‌ها می‌دهد، به جوان‌ها نیز رویاها. پس بیایم طبق کلام خدا، فرزندانمان را رشد دهیم و تربیت کنیم و با مشارکت‌های سازنده به آنها کمک کنیم تا پر از ثمرات شوند برای فردایی که ایشان سازنده آن هستند، قدم بردارند.

در این شماره از مجله اسمیرنا صفحه «تور» خواهر شهلا و میکاه عزیز به صورت مشارکتی غذایی سنتی و اصیل ایرانی به نام «آبدوغ خیار» را برایمان آماده کرده‌اند.

آبدوغ خیار یک غذای لذیذ، خنک، خوش آب و رنگ و خوشمزه ایرانی می‌باشد که برای روزهای گرم تابستان یک گزینه غذایی و یا پیش غذایی مناسب و عالی است.

طرز تهیه

- خیارها را پوست کنده و در ظرفی بزرگ خرد می‌کنیم.
- سبزیجات خرد شده را به ظرف اضافه می‌کنیم.
- گردوی خرد شده و کشمش را همراه با ماست به ظرف اضافه می‌کنیم.
- نمک را در مخلوط به دست آمده اضافه و تنظیم می‌کنیم.
- کاسه را در یخچال قرار می‌دهیم تا خوب خنک شود یا می‌توانیم از قالب‌های یخ برای خنک کردن این غذا استفاده کنیم.
- مواد آماده شده را درون کاسه‌های سوپ خوری ریخته و برای هر نفر به مقدار لازم آب و نان خشک می‌ریزیم.
- غذا و یا پیش غذای خنک و تابستانی ما آماده شد.
- با فرزندان و عزیزانمان دعا و شکرگزاری کنیم برای اینکه امروز خداوند برکت داد تا با هم بتوانیم این غذای خوشمزه را میل کنیم. به نام مسیح آمین.



بازخورد مشارکت

میکاه: من این غذا را قبلا

دوست نداشتم ولی این بار که خودم با کمک خاله شهلا آبدوغ‌خیار را درست کردیم و برایش زحمت کشیدیم، بوی مواد تشکیل دهنده غذا مثل نعناع و گل خشک و بقیه مواد باعث جذب بیشتر من به غذا و باز شدن اشتها شد.



آبدوغ خیار

مواد لازم:

- ۱- نان لواش خشک ۳ عدد
- ۲- ماست ۱ کیلو
- ۳- خیار ۳ عدد
- ۴- گردو ۵ عدد
- ۵- کشمش ۲ قغ
- ۶- گل خشک ۱ ق م
- ۷- نمک نصف ق م
- ۸- سبزیجات معطر تازه یا خشک (تره، ریحان، نعناع، ترخون و مرزه)
- ۹- تربچه، سبب ترش، خامه و پیاز (اختیاری)



شهلا: خیلی جالبه وقتی که فرزندانم از غذایی به

هر دلیلی خوشش نیامد که از اون کودک یا نوجوان در پروسه تهیه آن غذا کمک بگیریم، این همکاری باعث میشه که او به غذا علاقه‌مند شود و بیشتر جذب کارهای منزل و آشپزی بشود و چون آماده کردن غذا یک پروسه با نظم و ترتیبی است، بچه‌ها با نظم و هماهنگی بیشتر آشنا می‌شوند.

از شما تشکر می‌کنیم که این زمان را گذاشتید تا این غذا آماده شد تا همه در کلیسا با هم و در کنار هم لذت ببریم و با خوانندگان مجله به اشتراک بگذاریم. شما هم عکس‌های غذای خود را برای ما ارسال کنید.



آشپزی در مشارکت

تیم مشارکت و پذیرایی
اسمیرنا

نابغه سازان آسمانی

پدا

اینارچ را

بیش

چون نهی دند

چه می کنند

کاترین ساوب

تکرار قسمت سی و نهم



سلامی دوباره به شما همراهان عزیز «تاریخ سازان آسمانی»! در این قسمت به شرح مختصری از یکی از زنان تاریخ مسیحیت که نقش شایانی در آن دوران داشت می‌پردازیم. همانطور که جمله معروف تاریخ سازان آسمانی هر بار بیان می‌کند:

«مردم معمولاً شکنجه و مرگ دردناک را به خاطر چیزهای دروغ تحمل نمی‌کنند»

کاترین ساوب (1417)

با هر معیاری، «کاترین ساوب» نقش کوچکی در زندگی مذهبی قرن پانزدهم ایفا کرد. او در شهر «تو» در «لورین فرانسه» زندگی می‌کرد. وقتی او دختری جوان بود خود را به رهبران و کشیشان «مونپلیه» به عنوان کاندیدی برای زندگی در صومعه معرفی کرد و پس از آن اساساً به عنوان شخصی گوشه‌نشین، به دور از دنیا و بدون ارتباط با هیچ دوستی به جز راهبه‌های دیگر زندگی می‌کرد. کاملاً واضح است که او احساس می‌کرد برای دعا و پرستش فراخوانده شده است.

اما او فقط دعا نمی‌کرد. پس از آنکه رهبران مونپلیه او را به صومعه‌ای در جاده «لیتر» فرستادند، او را در همانجا نگه داشتند، ساوب در آنجا چنان قانع کننده صحبت و تدریس کرد که به نظر می‌رسد تنها بعد از نه ماه او را به دلیل ارتکاب جرم علیه دین محاکمه کردند. او دیگر معتقد نبود که نان عشاء ربانی از بدن مسیح ساخته شده و معتقد بود اقرار به گناه نباید نزد یک کشیش انجام

شود. در واقع ساوب این ایده‌های تجدید نظر طلبانه را با راهبه‌های دیگر در میان گذاشته بود. او تمام گروه را تحت تاثیر قرار داده بود. در ۲ اکتبر ۱۴۱۷ به طور مکرر یکی از جانشینان بازرس «ام ریموند کالاس دی دی» ساوب را بدعت‌گذار خوانده و او را برای پاکسازی و تطهیر کلیسا به نزد قاضی احضار کرد. او بعد از ظهر همان روز در آتش سوزانده شد.

چگونه ساوب به این باورهای ایمانی رسید؟ در این زمینه هیچ اطلاعاتی ثبت نشده است. آیا او صومعه را تنها سکوی قابل دوام برای زنی که در آن زمان زندگی می‌کرد می‌دید تا بدین وسیله بتواند عقاید مخالف خود را تدریس کند؟ اطلاعاتی در دست نیست. آیا او توانست در صومعه تغییر مذهب و یا عقیده‌ای ایجاد کند؟ ظاهراً اینطور است! چرا که در کتاب شهر مونپلیه ثبت شده است که ساوب همراه با سایر راهبه‌ها در جاده لیتر سوزانده شده است.

جدا از این سوابق کوتاه دادگاهی که بدون شک برای نشان دادن وفاداری و درستکاری مقامات محلی و اداری مونپلیه نگه داشته شده‌اند، داستان کاترین ساوب و صومعه جاده لیتر فقط به خداوند اختصاص دارد. چه بسیار شهدای دیگر راه خدا با باز شدن پرونده روز حساب در بهشت و شروع قضاوت عادلانه یکصدا می‌خوانند؟

«خوشا به حال کسانی که زندگی پاک و بی‌عیبی

دارند و پیرو تعالیم الهی هستند. خوشا به حال

آنهايي که دستورات را بجا می‌آورند و از صمیم

دل مطیع او هستند.» مزمور باب ۱۱۹ آیات ۱-۲

برگرفته شده از کتاب ندای شهدا

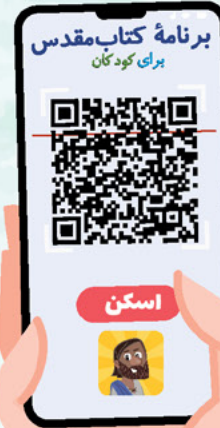


مقدمه

داستانهای کتاب مقدس

با سلام و درود بیکران به همه والدین و مربیان عزیز. تربیت و رشد فرزندانمان یکی از بزرگترین مسئولیت‌هایی است که به عنوان والدین و مربیان بر عهده ما گذاشته می‌شود تا نسل بعد را با کلام و راه‌های خدا آشنا کنیم و فرصتی را برای یافتن حکمت و معرفت در خداوند و کلام او، برای آینده آنها مهیا کنیم.

کتاب «داستان‌های کتاب مقدس» برای کودکان در سنین ۳ تا ۷ سال مناسب می‌باشد و در مسیر هدف هر داستان، می‌توانیم با کمک گرفتن از رنگ‌ها و تصاویر توجه خردسالان را به داستان متمرکز کنیم. از بچه‌های بزرگتر می‌توانیم در بازگو کردن داستان برای خردسالان کمک بگیریم و اهمیت انتقال دادن کلام خدا را به آنها نشان دهیم و در عین حال توانایی سخن‌گویی و مشارکت آنها را تقویت کنیم. همچنین می‌توانیم اپلیکیشن «کتاب مقدس کودکان - Bible for kids» را دانلود و نصب کرده و به همراه کتاب و با شنیدن داستان به زبان‌های مختلف، سوالات در مورد داستان، جایزه، تشویق و به دست آوردن جوهر و گنج‌ها آن را دنبال کنیم. در شماره پیشین به داستان «نه نقره، نه طلا» پرداختیم و خواندیم که مرد فلج در کنار دروازه‌ای نشسته و از مردم پول گدایی می‌کرد اما پطرس و یوحنا برای آن مرد در نام مسیح دعا کردند و او شفا گرفت و جست و خیز کنان خدا را شکر و ستایش کرد و اهمیت دعا را در این داستان متوجه شدیم. اما در این شماره از ماهنامه اسمیرنا به داستان «عهدی ابدی» از کتاب «مکاشفه باب ۱ آیات ۱۰ تا ۱۹ و باب ۲۰ آیات ۷ تا ۱۰ و باب ۲۱ آیات ۱ تا ۷» در کتاب مقدس کودکان می‌پردازیم. موفقیت در خداوند با شما.



مروری بر داستان

عهدی ابدی

آسمان جدید و زمین جدید

مکاشفه
۱۹ تا ۱۰:۱
۱۰ تا ۲۰:۲۰
۷ تا ۲۱:۲۱



یوحنا شاگرد عیسی بود. روزی عیسی در رویا به او ظاهر شد و مثل خورشید می‌درخشید. عیسی گفت:

«نترس! من مرده بودم. اما حالا برای همیشه زنده‌ام!»

۲

۱

پس از آن، «یوحنا، یک آسمان و زمین جدید دید درست همانطور که خداوند قول دنیای تازه‌ای را داده بود. آن آسمان و زمینی که اول آفریده شده بودند به همراه دریا از بین رفتند.



۳

سپس یوحنا شهر مقدس خدا یعنی اورشلیم جدید را دید که از آسمان به زمین می‌آمد. بسیار زیبا بود. مثل عروسی که در جشن عروسی‌اش، خود را برای دیدن همسرش، زیبا کرده باشد.

۴

و بعد یوحنا صدایی بلند از تخت پادشاهی خداوند شنید که می‌گفت: «از حالا، خداوند در بین انسان‌ها زندگی می‌کند. آنها قوم او و او خدای آنها خواهد بود.»

در این آسمان و زمین تازه، خداوند هر اشکی را از چشم‌های آنها پاک خواهد کرد چون دیگر از مرگ، غم، گریه و درد خبری نخواهد بود. او همه اینها را برای همیشه از بین می‌برد.



۵

۶



مسیر و هدف

- ۱_ شناخت خدا.
- ۲_ رابطه ما با خدا.
- ۳_ قدم عملی.

نکات تأکیدی

- عیسی به یوحنا گفت: «نترس من مرده بودم اما حالا برای همیشه زنده هستم.»
- از حالا، خداوند در بین انسان‌ها زندگی می‌کند.
- خداوند هر اشکی را از چشم‌ها پاک خواهد کرد.
- خداوند می‌گوید: «من اول و آخر هستم.»
- برای کسانی که به من وفادارند، همه چیز را تازه می‌سازم.
- اگر تشنه هستی به سوی من بیا! من از آب حیات به تو خواهم داد.

طرح سوال



- عیسی چگونه بر یوحنا ظاهر شد؟
- آسمان و زمین جدید چگونه خواهد بود؟
- خداوند گفت: «من چه هستم؟»
- خداوند گفت: «من به تو چه چیزی خواهم داد؟»
- خداوند چه چیزی را از چشم‌ها پاک می‌کند؟
- یوحنا کدام شهر جدید را دید؟

کاربرد داستان

- عیسی مسیح نمرده بلکه او همیشه زنده است.
- عیسی همیشه با ماست، پس نترسیم.
- خداوند به قول‌هایش عمل می‌کند.
- ما باید به خداوند وفادار بمانیم.
- در هر وضعی به خداوند اعتماد کنیم.
- عیسی برای همه انسان‌ها جانش را داد.



سپس، همان صدا از سمت تخت پادشاهی گفت: «من اول و آخر هستم. اگر تشنه هستی به سوی من بیا! من از آب حیات به تو خواهم داد.»



۸



۷

عیسی چیزهای زیادی در مورد آسمان و خلقت جدید به یوحنا نشان داد. آنها بسیار زیبا بودند!

«دنیای جدید من برای فرزندانم خواهد بود، برای کسانی که به من وفادارند. همه چیز را تازه می‌سازم. این سخن راست است و می‌توانی به آن اعتماد کنی.»

عیسی چگونه بر یوحنا ظاهر شد؟
آسمان و زمین جدید چگونه خواهد بود؟



۱۰

۹



رنگ آمیزی کنید..



اختلاف تصاویر

تفاوت
اختلاف



آیه ای برای به خاطر سپردن

«عیسی گفت: قیامت و حیات منم. آن که به من ایمان آورد. حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد.» انجیل یوحنا باب ۱۱ آیه ۲۵



من قیامت و
حیات هستم

مشارکت پایانی

از بچه ها بخواهیم با هم در مورد صحبت عیسی که می گوید: «من قیامت و حیات هستم» به گفتگو بپردازند و صحبت های یکدیگر را در یک دفتر یادداشت کنند و در نهایت برگه های خود را با دیگران به اشتراک بگذارند.

فعالیت عملی

کار دستی: بچه ها می توانند به وسیله مقوای طلایی معبد خدا را که در داستان دیدند درست کنند.



تحقیق: از بچه ها بخواهیم در مورد شهر اورشلیم، اینکه کجا بوده و مشخصات جغرافیایی آن تحقیق کرده و نتیجه تحقیق خود را با دوستان و بقیه به اشتراک بگذارند و نظرات آنها را هم بپرسند.

دعا: از بچه ها بخواهیم در اتحاد برای یکدیگر دعا کنند که بیشتر خدا را بشناسند و برای کسانی که هنوز عیسی را نشناخته اند هم در دعا باشند تا عیسی آنها را هم ملاقات کند.



راه را بیاب



به چه خاطر؟؟؟

در یکشنبه نخل مردم با چهار هدف متفاوت برای دیدن عیسی به اورشلیم آمده بودند:

- ۱- عده‌ای به خاطر هویت خود عیسی مسیح آمده بودند. (مرقس ۹: ۱۱ و ۱۰)
- ۲- عده‌ای به خاطر قدرت معجزات او آمده بودند. (لوقا ۱۹: ۳۷)
- ۳- عده‌ای به خاطر دیدن شخصی که ایلعازر مرده را زنده کرده آمده بودند. (یوحنا ۱۲: ۱۷ و ۱۸)
- ۴- عده‌ای به خاطر حسادت و نفرت و محکوم کردن مسیح آمده بودند. (لوقا ۱۹)

در زندگی آدمهای زیادی به طرفمان می‌آیند

عده‌ای به خاطر خودمان می‌آیند و ما را تنها برای خودمان می‌خواهند.

عده‌ای به خاطر منافع که انتظار دارند می‌آیند و تا وقتی که منافع بدست آورند نقش رفیق را ایفا می‌کنند.

عده‌ای به خاطر دیدن موفقیت‌های ما می‌آیند و با حسادت چگونه موفق شدنمان را قضاوت می‌کنند.

عده‌ای به خاطر تحقیر کردن می‌آیند و نمی‌خواهند سر به تن ما باشد و اگر قدرت داشتند محومان می‌کردند.

برای شناخت آدمها ابتدا انگیزه‌هایشان را بشناسید اما چطور؟

۱- مانند مسیح بر روی لباسها و شاخه‌های نخل تشویق آدمها قدم بزنید نه در زیر بار تشویق آنها.

۲- مانند مسیح متمرکز هدف و برنامه خودتان باشید نه نظریه و سلیقه آنها.

۳- مانند مسیح قائم به ذات خودتان و اراده خدا باشید نه وابسته به توجه و تشویق آنها.

۴- مانند مسیح نه با تشویق‌ها مغرور شوید و نه با تحقیرها مایوس و ناامید و افسرده.

۵- مانند مسیح به آدمها فرصت دهید چهره خودشان را در شرایط متفاوت سرد و گرم روزگار نشان بدهند.

مسیح آدمها را به خاطر یک برخورد یا یک اتفاق خاص ارزیابی نمی‌کرد بلکه به

تشویق کنندگانش فرصت می‌داد تا هویت اصلی‌شان را نه فقط در یکشنبه نخل بلکه در

شرایط سخت جمعه صلیب نشان بدهند.

باید در فاصله بین تشویق و تحقیرها سکوت کنید. چهره واقعی آدمها در شرایط سخت خیلی واقعی‌تر از آنچه

حدس می‌زنید خودش را نشان می‌دهد. بنابراین سعی نکنید آدمها را بشناسید بگذارید آنها خودشان خودشان

را به شما نشان بدهند.



جلیل پیر





این روزها بحث داغ یکدلیست، اتحاد و کنار هم زیستن و گفتگوهای پر از چالش. هر کدام از ما در رابطه برقرار کردن با اطرافیان چالش‌های خود را داریم شاید وقتی به یکدلی شاگردان و جمع شدن آنها زیر یک سقف فکر می‌کنیم، زیر لب زمزمه می‌کنیم: «الان شرایط فرق کرده و دیگر حتی نمی‌توان دور هم جمع شد»، بیماری‌ها و شیوع آن از یک طرف، گرانی و تورم قیمت‌ها از طرفی دیگر و شاید هم دلیلی برای با هم بودن‌ها در سر نداریم. شاید از اخلاقیات یکدیگر خوشمان نمی‌آید یا سطح انتظار و توقع‌ها ما را به سکون در رابطه‌ها کشانده است. اما حکم خدا برای ما اینست:

«همسایه خود را همچون خویشتن محبت نما»

به عنوان ایمانداران اجتماع ما هست که معنی کلیسا می‌دهد جدا از هرفاصله مکانی یا حتی زمانی. ما سنگ‌های زنده‌ای هستیم که با هم و در کنار هم بدن مسیح را تشکیل می‌دهیم. بدنی که در اراده و نظم خدا در حرکت هست و می‌بینیم که چطور بعد از قیام و صعود عیسی شاگردان و پیروان او با هدایت روح‌القدس کاری را که مسیح به آنها سپرده بود به انجام می‌رسانند.

اینبار بر این هستیم تا نگاهی به کتاب «اعمال رسولان باب ۹» بیندازیم و در شخصیت و عملکرد طایبیتا تأمل کنیم.



در یافا شاگردی می‌زیست طایبیتا نام، که معنی آن غزال است. این زن خود را وقف کارهای نیک و دستگیری از مستمندان کرده بود. طایبیتا در همان روزها بیمار شد و درگذشت. پس جسدش را شستند و در بالاخانه‌ای نهادند. چون لُده نزدیک یافا بود، وقتی شاگردان آگاه شدند که پطرس در لُده است، دو نفر را نزد او فرستادند و خواهش کردند که «لطفاً بی‌درنگ نزد ما بیا». پطرس همراه آنها رفت و چون بدان‌جا رسید، او را به بالاخانه بردند. بیهوشان همگی گرد او را گرفته، گریان جامه‌هایی را که دورکاس در زمان حیاتش دوخته بود، به وی نشان می‌دادند. پطرس همه را از اتاق بیرون کرد و زانو زده، دعا نمود. سپس رو به جسد کرد و گفت: «ای طایبیتا، برخیز!» طایبیتا چشمان خود را گشود و با دیدن پطرس نشست. پطرس دست وی را گرفت و او را به پا داشت. آنگاه مقدسین و بیهوشان را فراخواند و او را زنده به ایشان سپرد. این خبر در سر تا سر یافا پیچید و بسیاری به خداوند ایمان آوردند. اعمال ۹: ۳۶-۴۲

«لوقا»، نویسنده اعمال رسولان، جزئیات متعددی را در مورد داستان طایبیتا ارائه می‌دهد و در بسیاری موارد هم موضوع ناگفته باقی می‌ماند. بسیاری از زنان، وفادارانه از عیسی در طول خدمت زمینی و پس از آن پیروی کردند و می‌توان آنها را در زمره شاگردان او برشمرد. اما طایبیتا، یهودی ساکن شهر بندر یافا (نزدیک تل‌آویو)، زنی نامبرده در کتابی از عهد جدید است که آشکارا «شاگرد» نامیده می‌شود. این کلمه نشان می‌دهد که او نه تنها یک مسیحی متعهد، بلکه همچنین یک عضو فعال از جامعه مسیحی در یافا بود.

اما این زن که به عنوان یک شاگرد معرفی شده چگونه عمل می‌کرد؟ گزارش لوقا از طایبیتا، خدمت او به فقرا و بیهوشان بود. در زمان کتاب مقدس، لقب بیهوش به معنای زنی بود که شوهرش مرده و شاید هیچ وسیله‌ای برای حمایت مالی نداشته است. بنابراین، هم نیاز به حمایت و هم کمک‌های جسمانی، هم حقوقی و مالی داشته است. در صورت ناتوانی، چه کسی به بیهوش‌ها کمک می‌کند و چگونه زندگی آنها می‌گذرد؟ چه کسی از آنها مراقبت خواهد کرد؟ با افزایش سن، چه کسی به آنها گوش می‌دهد؟ و...

و اما کلام خدا ما را تشویق می‌کند تا در دینداری عمل کنیم. «دینداری پاک و بی‌لکه در نظر پدر ما خدا، آن است که یتیمان و بیهوشان را به وقت مصیبت دستگیری کنیم و خود را از آلاش این دنیا دور بداریم.» یعقوب ۱: ۲۷ و اما خداوند، پدر یتیمان و مدافع بیهوشان است. طایبیتا گویی با تمام وجود این را درک کرده بود او هم قلب پدر را در این مورد شناخته بود و با تمام توان در حال انجام کار خدا بود.

در «لوقا ۱۰: ۲۵-۳۷» عیسی با مثالی درباره کمک به نیازمندان، اقدامات نجات بخش یک سامری را با بی‌تفاوتی کاهن و لاوی مقایسه می‌کند. برخلاف اینکه کاهنین، مردی که توسط راهزنان کتک خورده بود را نادیده می‌گرفتند، سامری، زخمی را مدد رسانی و تا به انتها او را دستگیری کرد. اما امروزه ما به دلایل مختلفی به آسانی از با هم بودن‌ها می‌گذریم و زخمی‌ها را رها می‌کنیم...

قوت روح‌القدس در پنطیکاست زمانی بر شاگردان ریخت که در دعا و رابطه با پدر یک شدند، با قلب پدر یک شدند قلبی که بارها در کلامش اراده خود را به ما یادآور می‌شود، یکدلی و اتحاد. طایبیتا با دریافت این قدرت قلب پدر را زندگی می‌کرد و ثمرات این قلب به راحتی در اطراف او نمایان بود.

طایبیتا، که دورکاس نامیده می‌شود «Dorcus» و «Tabitha» هر دو به معنای «غزال» هستند. احتمالاً بیش از یک بافنده یا خیاطی بود که به تنهایی کار می‌کرد؛ او ممکن است با دیگران مشارکت داشته و یا شاید دیگران را برای ساخت لباس، حمایت مالی و یا سازماندهی کرده است. عهد جدید به اهمیت پوشاک فقرا اشاره می‌کند «لوقا ۱۱: ۳» یعقوب ۲: ۱۵-۱۶، با این حال، طایبیتا فقط در پوشش فقرا، از جمله بیهوش‌های فقیر، شرکت نداشت. او همچنین سایر کارهای نیک، انواع اعمالی که یهودیان و مسیحیان آن را گرامی می‌داشتند نیز انجام می‌داد.

طایبیتا عمداً به دنبال فقرا و بیهوش‌ها می‌گشت و فعالانه به دنبال این بود که ببیند چگونه می‌تواند به رفع نیازهای آنها کمک کند. در قرن اول، زنانیکه فعالیت‌های زنان به طور کلی بر روزمرگی و رفع احتیاجات خود و خانواده‌شان متمرکز بود، طایبیتا نیازهای جامعه خود را در نظر گرفت. سبک زندگی او نشان داد که «عشق» یک قلب فعال است که قصد دارد برای دیگران بتدب. لوقا بر یک بخش خاص از خدمت طایبیتا تمرکز می‌کند، تهیه لباس برای زنان بیهوش. بدیهی است که او به این زنان بیهوش لباس شیک می‌پوشانید، زیرا درحالیکه شسته شده و برای دفن آماده شده بود، آنها با اشک آثار او را با افتخار به پطرس نشان می‌دهند.

سبک زندگی طایبیتا به طرز زیبایی با توصیف همسر خوب در «امثال ۳۱: ۱۰-۳۱» تشابه دارد. هر دو انرژی فوق‌العاده‌ای را نشان می‌دهند و با کمال میل به فقرا کمک می‌کنند (اعمال رسولان ۹: ۳۶ و امثال ۳۱: ۲۰) هر دو در سوزن دوزی مهارت دارند و به دنبال انجام کارهای نیک هستند و فعالیت‌های خود را در چهارچوب ایمان انجام می‌دهند. زندگی

هر دو زن نشان می‌دهد که آنها ایمانی داشتند که منجر به عمل شد.

امروز ما نیازمند چنین نیرویی هستیم تا به آسانی تسلیم تلخی‌ها و کاستی‌های دنیا نشویم و از جمع شدن با یکدیگر غافل نشویم و از هر فرصتی برای محبت و دستگیری استفاده کنیم.

با هر عطایی که یافتید یکدیگر را خدمت کنید.

امروز هدیه خدا به شما چیست؟ آیا آن را در بدن مسیح، کلیسا، برای بنای یکدیگر به کار گرفته‌اید؟ شاید با خود بگویید: «هدیه‌ای ندارم» یا «استعداد من به درد نمی‌خورد» شاید هم آن را کوچک و بی‌اهمیت یافته‌اید، خبر خوش اینست که خداوند ما را به واسطه ایمان به مسیح فرزند می‌خواند و فرزند هم ارث با مسیح است.



پس شما سنگ زنده هستید و بودن در اجتماع مسیحی به شما کمک می کند تا ثمر دهید این وعده کتاب مقدس است و خداوند وعده دهنده امین است. همانطور که طایبتا با قوت روح خدا در میان بیه زنان، زنانی که زخمی و دردمند بودند ماند و هر آنچه داشت را به خداوند تسلیم کرد.

بیایید تصور کنیم بیه زنان چقدر می توانند تلخ و شکننده و یا ماتم زده باشند. اما در کلیسا می توانند ارزش خود را احیا و زندگی تازه را دریافت کنند. همانطور که لوقا از همسر و یا پدر طایبتا صحبتی نکرده ممکن است او خود بیه بوده باشد و وقتی مسیح زندگی او را احیا می کند او هم برای تازگی زندگی دیگران قدم برمی دارد، حتی اگر بیه هم نبوده باشد اما با حکمت خداوند بیه زنان را در باز یافت هویتشان یاری رساند. با به یاد آوردن کتاب «متی باب ۲۵» می توانیم ببینیم طایبتا چگونه عمل کرده است و ما امروز برای انجام چه کاری تشویق می شویم؟؟؟



«سپس به آنها که در سمت راست او هستند خواهد گفت: «بیایید، ای برکت یافتگان از پدر من، و پادشاهی ای را به میراث یابید که از آغاز جهان برای شما آماده شده بود. زیرا گرسنه بودم، به من خوراک دادید؛ تشنه بودم، به من آب دادید؛ غریب بودم، به من جا دادید. عریان بودم، مرا پوشانیدید؛ مریض بودم، عیادتیم کردید؛ در زندان بودم، به دیدارم آمدید... آنگاه پارسایان پاسخ خواهند داد: «سرور ما، کی تو را گرسنه دیدیم و به تو خوراک دادیم، یا تشنه دیدیم و به تو آب دادیم؟...» پادشاه در پاسخ خواهد گفت: «آمین، به شما می گویم، آنچه برای یکی از کوچکترین برادران من کردید، در واقع برای من کردید.»

با نگاه به داستان «سامری نیکو» و «متی ۲۵» می توانیم بفهمیم که ساده نگذشتن از موقعیت های روزمره چقدر اهمیت دارد؟! پس بیایید با قوت روح القدس با هر هدیه و عطایی که داریم یکدیگر را میهمانی کنیم و نگذاریم تعارف های فرهنگی ما را از اصل محبت خدا دور کند.

طایبتا
پدر بخیر

در هر جایی که هستیم عمارت خداوندیم و تشنگان و گرسنگان عدالت خدا به سمت نور خداوند می آیند اگر در تاریکی این دنیا نور خدا را انعکاس می دهیم، پس از کسانی که سر راه ما قرار می گیرند متعجب نباشیم چرا که ما هم روزی با دیدن این نور به کلیسا یعنی جماعت ایمانداران وارد شدیم و در حین اعلام نجات خداوند، زندگی از دست رفته خودمان را باز یافت می کنیم و سال های ملخ خورده ما بازمی گردد.

بالاخانه ما متعلق به کیست؟

توصیف لوقا از طایبتا باعث می شود که تصور کنیم خانه او به عنوان مهمان پذیر، باز و پر از مردم است. لوقا نشان می دهد که طایبتا یک کلیسای خانگی را در خانه خود داشته است. لوقا از دو اتاق فوقانی دیگر در اعمال رسولان نیز نام می برد و هر دو به عنوان محل ملاقات جماعت مسیحی بودند. قبل از پنطیکاست، شاگردان عیسی در یک اتاق بالا در اورشلیم ملاقات کردند (اعمال رسولان ۱: ۱۲-۱۴). و هنگامی که پولس از تروآس بازدید می کرد، کلیسا جلساتی را در یک اتاق بالا برگزار می کرد (اعمال رسولان ۲۰: ۷-۱۲). در «اعمال رسولان ۹: ۳۷» بازتابی از داستان های «ایلیا» و «الیشع» وجود دارد که آنها زندگی دو پسر را که متعلق به دو زن برجسته بودند، احیا کردند. لوقا ممکن است از ابزار ادبی بینامتنیت (بینامتنی به معنی شکل یافتن متنی جدید بر اساس متون معاصر یا قبلی است به طوری که متن جدید فشرده ای از تعدادی از متون که مرز بین آنها محو شده می باشد) استفاده کند و به این نکته اشاره می کند که جسد طایبتا، مانند جسد دو پسر، در اتاق بالایی گذاشته شده است. در «اول پادشاهان ۱۷: ۱۹»، ایلیا پسر مرده «بیه زن صرّقه» را به اتاق بالایی برد و روی تخت گذاشت. در «دوم پادشاهان ۴: ۲۱»، «زن شونمی» پسر مرده خود را به طبقه بالا برد و روی تخت الیشع گذاشت. سپس ایلیا و الیشع هر دو به تنهایی در اتاق های بالا دعا کردند و پسران، به زندگی بازگشتند. به نظر می رسد مسیحیان یافا امیدوار بودند طایبتا زنده شود. می خواستند او را برگردانند! آنها شنیده بودند که پطرس در لده (۲۳ کیلومتر دورتر) است، و شنیده بودند که عیسی مسیح از طریق خدمت او، مردی فلج را در آنجا شفا داده است (اعمال رسولان ۹: ۳۴). بنابراین کلیسا امیدوارانه دو مرد را فرستاد تا رسول را تشویق کنند تا او با آنها به یافا بیاید. پس پطرس برخاست و با آنها رفت و وقتی رسید او را به اتاق طبقه بالا بردند. همه بیه ها در کنار او ایستاده بودند و گریه می کردند و...

آری همه یکدل برای حیات دوباره طایبتا ایستادند، شرح مختصر لوقا و هجوم غم و اندوه در مرگ او نشان می دهد که اطرافیان و بیه زنان چقدر به طایبتا علاقه داشتند. این نشان دهنده آن است که

و حتی امروز که سال ها از این ماجرا می گذرد باز برای ما امید و شادی به همراه دارد. حال اگر روح القدس زندگی شما را به یادتان می آورد و نیاز به شروع تازه را در خود حس می کنید، بیایید با هم دعا کنیم و در دعا شما خود ادامه دهید و خداوند را برای فیض حیات بخشش ستایش کنید.

ای خداوند زنده با ایمان به حضورت آمده ام بارها در زندگی فرصت هایی داشتم که خیلی ساده از کنار آنها عبور کردم غافل از آنکه تو مرا می خوانی تا با هر آنچه از تو یافته ام برای نجات جان ها قدم بردارم، شاید هر مانعی مرا از حرکت باز داشت اما امروز می خواهم به اراده نیکو کامل و پسنیده تو بازگردم و همکار تو باشم. درخواست می کنم به زندگی من همانند طایبتا حیاتی نو ببخشی تا با تو یکدل برای نجات جان ها قدم بردارم و در روح تو شعله ور باشم. در درک معنای کلیسا و در آن ماندن مرا هدایت کن تا در تو بمانم و ثمر آورم. ایمان مرا مدد کن تا هر لحظه اراده تو را بجویم و با تو قدم بردارم. خداوند! پرستش تو در تمام ابعاد زندگیم جاری باشد و خانه دل و قلب و جانم در اختیار توست. ای عیسی ممنونم که برای تمام کاستی های من و گناهانم بر صلیب رفتی می دانم که تنها تو قادری گناهان مرا ببخشی و مرا حیاتی نو دهی؛ ایمانم را به تو اعلام و تو را به قلبم دعوت می کنم، از اینک به من زندگی تازه ای بخشیدی سپاسگزارم.

در نام مسیح آمین

طایبتا خود از همکاری با خدا کاملاً لذت می برد و به این افراد عشق می ورزید. ثمرات دست ها و زحمات طایبتا به طور واضح شاهدین او بودند و نیکویی و جلال خدا را شهادت می دادند. بالاخانه ای دیگر نیز در کلام خدا می بینیم زمانیکه شاگردان جمع می شوند تا روح القدس را دریافت کنند با یکدیگر و با خداوند یکدل شدند و دریافتند که خداوند آنها را برای اعلام نجات، قوت و شهادت می بخشد.

امروز بالاخانه ما کجاست؟ شاید با این جمله بسیار آشنا هستیم «طرف بالاخانه اش را اجاره داده به معنای دیوانه شده» آری فکر ما می تواند به دیگری سپرده شود جایی که باید حاکم آن خدا باشد به نگرانی ها، غم ها، مردگی و... اجاره داده می شود اما خبر خوش این است که خداوند با شعله گرم بخش خود می آید و تمام سردی های زندگی ما را گرم می کند و مردگی ها را حیات می بخشد.

بیایید بالاخانه ها را در درونمان، در خانواده و کلیسایمان دوباره به خداوند تقدیم کنیم و در هر کاری سرسپرده او باشیم و به تمامی دل، جان و قوت او را محبت نماییم. او مشتاق ماست و فکرها و نقشه های حیات بخش برای ما دارد.

طایبتا برمی خیزد

لوقا در «آیات ۴۰-۴۱» سرعت روایت را کاهش می دهد. پطرس به پیروی از عیسی در (متی ۹: ۲۵)، و ایلیا و الیشع، همه را از اتاق بیرون می فرستد و برای معجزه دعا می کند. سپس رو به جسد کرده و با او صحبت می کند. طایبتا پاسخ می دهد و چشمانش را باز می کند و این اتفاق به این معناست که زندگی او احیا شده است. وقتی چشمانش را باز می کند، پطرس را می بیند و سپس می نشیند. پطرس ایمانداران و زنان بیه را فرا می خواند و طایبتا را زنده به آنها باز می گرداند. در حالیکه همه در اتاق بالایی جمع شدند تا خودشان ببینند که طایبتا واقعاً شفا یافته و زنده است! می توان انبوهی از احساسات را تصور کرد، شادی، شگفتی، شکرگزاری و حتی شک و...

بیایید به رهبران خود احترام بگذاریم و مردان و زنان خدا را به این بالاخانه ها دعوت کنیم تا آنها ما را در شناخت حقیقت یاری رسانند. تا فریاد شادی سر دهیم و ببینیم که جایی که دنیا نابودی را فریاد می زند چگونه خداوند می شنود و پاسخ می دهد. بیه زنان شاید با مرگ طایبتا زندگی و عمر خود را همچون او از دست رفته یافته بودند و صدای فریادشان به آسمان بالا بود که خدایا چرا او را هم از ما گرفتی؟ و بازگشت طایبتا برای آنها مفهوم عمیقی از آنچه خدا می بخشد پیدا کرد حیات دوباره در خودشان، در زندگیشان، در هدف و آینده پیش رویشان. در اینجا داستان پایان نگرفت بلکه با ایمان آوردن بسیاری ادامه پیدا کرد



که مدیران، مربیان و معلمین تو را بشناسند و تعلیماتشان در تو ریشه گیرد؛ همچنین دانش آموزان نظم و اطاعت را از تو بیاموزند. ای پدر! شکر برای دانشگاه‌ها و برای استاد و دانشجوها، باشد که در تو تعلیم گیرند و در فراخوندگی و رسالت خود قرار گیرند و به مردان و زنان تو مبدل شوند به پزشکان و مهندس‌ها و ... کسانی که تو را خدمت می‌کنند.

ای خداوند! زنان باردار این استان را به حضورت می‌آوریم، خداوند! درک و فهم ببخش آنها را، تا بدانند تو پناه آنها هستی و دردهای این عزیزان را مرهم، تا ترسند و به تو اعتماد کنند و بتوانند خودشان و فرزندشان را به تو بسپارند.

خداوند! برای زنان و کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست این استان دعا می‌کنیم، برای فقیران، کوران، ناشنویان، معلولین و برای کسانی که در بستر ناتوانی‌ها زخم بستر گرفتند، می‌طلبیم تا تو را بیابند و در تو ای خداوند! برخیزند و درخشان شوند.

برای ایمانداران، کلیساها و مشران در این استان و کشورمان در دعا می‌ایستیم تا با شهادت کلامت را ای خداوند! به قلب‌ها برسانند و در امنیت و حکمت کار تو را به انجام برسانند.

ای خداوند! شکر می‌کنیم که تو ما را همکار خود خواندی و یاری کردی تا برای استانی دیگر از استان‌های کشورمان در دعا بایستیم. شکر برای فیض عظمت که به رایگان به ما دادی نه به اعمال نیک ما بلکه به خاطر لطف بی‌ماندند. دعاهايمان را به حضورت آوردیم و ایمان داریم تو به آنها آمین گفتی و در زمان و وقت خودت دریافت می‌کنیم. **در نام عیسی مسیح آمین.**

سوگواران و ماتمیان می‌طلبیم تا شادی از دست رفته خود را در تو پیدا کنند و ردای ستایش تو و شکرگزاری را بر تن کنند. ای پدر جان! برای گردشگری این استان دعا می‌کنیم باشد که مسح محبت و مهمان‌نوازی تو بر ساکنین این استان باشد و محافظت تو را بر منابع طبیعی و حیات این استان اعلام می‌کنیم. آمین مسافرائی که از نقاط مختلف جهان به گیلان سفر می‌کنند هر جای این مکان که پا می‌گذارند و طبیعت، دریا، جنگل و شالیزارها را مشاهده می‌کنند جلال و شکوه تو را ببینند و لبریز از شکرگزاری گردند.

خداوند! امنیت و محافظت مسافران را در جاده‌ها به تو می‌سپاریم. **خداوند! به نام یگانه فرزندت عیسی مسیح برای بیماران درمان تو را می‌طلبیم چون تو، خدای شفا دهنده هستی. بیمارستان‌ها و طبیبان را به دست‌های تو می‌سپاریم. باشد که نجات را در تو دریافت کنند و زندگی دیگران را نیز نجات دهند.**

خداوند! روابط را به حضورت می‌آوریم، تو بیاموز و ما را تو هدایت کن، زوج‌ها، مجردین و مطلقه‌ها را تا آنچه خواست و اراده تو هست انجام گیرد؛ ای پدر! تو هدایتگر جوانان باش تا با تو در هر شرایطی عبور کنند؛ روشنائی به فکر ایشان ببخش تا معنی ازدواج را درک کنند تا انتخاب‌ها در یکدلی با تو باشد.

خداوند! نیاز اول و آخر ما تو هستی، **باشد که کلام تو گوش مردم این استان را نوازش کند و بر قلب‌های ایشان بنشیند تا به این درک از کلامت برسند که تو اول و آخر هستی و به حضور پر جلال تو قدم بردارند و رابطه با تو را بچشند.**

مدارس استان گیلان را زیر پوشش خون تو اعلام می‌کنیم، باشد



عیسی به ایشان فرمود: «من هستم، نترسید!»

یوحنا باب ۶ آیه ۲۰

یهوه صباوت خدای لشکرها، ارتشی از زنان و مردان دعا را در سراسر دنیا از هر قوم، ملت و زبان رهبری می‌کند و عیسی مسیح امروز ما را کلیسا می‌خواند تا در دعا بایستیم.

خداوند! ای قدوس! شکر گزار هستیم که فرصتی دوباره مهیا شد تا برای کشورمان ایران، برای مرز و بوم آن در حضور تو دعا کنیم. در نام عیسی مسیح، «استان گیلان» را به حضور قدوس بلند می‌کنیم.

خداوند! تو در این استان بخرام و درب‌های برکت آسمان را بگشا. شکر می‌کنیم ای خداوند قدوس! برای صنعت انگشتان تو در این مکان، برای جنگل‌ها و این همه زیبایی که در خلقت تو است. برای کشاورزان زحمتکش شکرگزاری می‌کنیم، لطف و رحمت تو از آسمان بر محصولات آنها جاری باشد. برای شالیزارهای برنج در دعا هستیم و قوت تو را بر جسم و جان افرادی که در آنجا کار می‌کنند ای خداوند! اعلام می‌کنیم. خداوند! برای باغداری و کشاورزی این استان در دعا می‌ایستیم، برکت تو بر مرکبات و محصولاتی که می‌کارند و درو می‌کنند، باشد، **زیرا برکت دهنده به راستی تو هستی، همچنین قلب‌های ایشان مانند محصولاتشان پر از ثمره و میوه‌هایی از رحمت و بخشش تو باشد.**

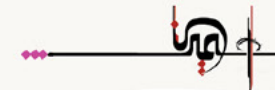
خداوند! مسئولین کشور ایران خصوصاً استان گیلان را به حضورت می‌آوریم تا از **شناخت محبت و کلام تو** پر بشوند و در نام عیسی مسیح قلب‌ها لمس شود.

خداوند! چه ورزشکارانی هستند که در این استان پرورش یافته و به جامعه تحویل داده شدند، از تو تشکر می‌کنیم برای این ورزشکاران، آمین هدف و مسیرشان را در نام عیسی تشخیص بدهند و آن را پیدا کنند. **ای پدر! حفاظت و قوت تو را بر فکر، روح، قلب و جان‌های مردم این استان می‌طلبیم.** خداوند! آرامی و تسلی تو را بر



از تک به تک شما عزیزان که با ما هم‌دعا هستید سپاسگزاریم و از شما دعوت می‌کنیم تا درخواست‌های دعای خود و حتی نام شهر و روستایی که در نظر دارید را از طریق راه‌های ارتباطی (در انتهای مجله) با ما در میان بگذارید.





دانش‌های دور و نزدیک

عشق فرسوده من دستخوش تکرار شد
دل من از تب تو یکدفعه بیمار شد
کم نجستم شب و روز این ره پنهانی تو
روزم از شب، شبم از روز چه بزار شد
گر که خواب در جنگ مژگانم به پیروزی رسید
حرم دستان تو بر بالین من یکدفعه احساس شد
جان این خسته که کم کم ز غمت جان می داد
به کلامی ز لب یکدفعه بیدار شد

فرزندت یاشار



یکی از سوالاتی که اطرافیان در دوران کودکی از من می‌پرسیدند این بود که وقتی بزرگ شدم می‌خواهی چه کاره بشی؟ یادم می‌آید که چه رویاهای بزرگی برای خودم داشتم؛ با شوق و ذوق جواب می‌دادم و با جزئیات تعریف می‌کردم. گذشت زمان و شنیدن کلمات منفی از خانواده، مشکلات و سختی‌ها باعث شد وقتی بزرگتر شدم کم کم امیدم برای تحقق رویاهام کم شد و از دنبال کردن رویاهام دست کشیدم. بعد از ایمانم متوجه شدم پدر آسمانی برای من رویای بزرگ دارد، من رو دوست دارد و روح خدا در من ساکن هست. با او همه چیز ممکن هست و هیچ چیز نمی‌تونه مانع راه من بشه و من با او پیروزم. آمین بتونم با قوت خدا، رویای خودش برای زندگی‌ام رو به واقعیت تبدیل کنم. مرسی پدرم که من رو از زخم‌هام شفا دادی و تنهام نداشتی و کنارم بودی. من رو راهنمایی کردی و تو این مسیر برام جنگیدی و از من حمایت کردی و بهم آرامی دادی. دوست دارم!

دخترت سحر

خداوندا! تو تمام آنچه من می‌خواستم بودی، تمام رویای من بودی. از بچگی به دنبال تو بودم اما تو را با ذهن کودکی خود می‌خواستم در دیگران شناسایی کنم در رویا به ازدواج فکر کردم و به دنبال این رویا هم به هر سو روانه شدم؛ آنقدر رویای ازدواج برای من پرشکوه بود که دیگر ازدواج را جای تو می‌دیدم و ازدواج زمینه‌ای برای ساختن ارزش و هویتم شد. هر لحظه جنگیدم برای ارزشی که تبدیل به ضد ارزش شده بود. خداوندا! روزی که تو را دیدم رویاهایم در برابر محبت و عظمت فرو ریخت و فهمیدم که هر چه هستم در تو ارزشمندم. با ورود تو در قلبم رویای حقیقی را چشیدم رویایی که تو آمدی و گفتی: «اترس پادشاه قلب تو من هستم، نه ترس‌های تو.»
امروز خداوندا تو رویای منی. تو درمان منی. تو راه و راستی و حیات منی. تو منجی و عشق منی. تو سفیر صلح و سلامتی در من هستی. دوست دارم ای رویای ماندنی و پایدار.

دخترت سمیه

مسیح عزیزم! من خودم را آن دوردست‌ها از تو احساس می‌کردم اما تو در همه دوردست‌های من نزدیک نزدیک حضور داشتی. من تو را همیشه گم کرده احساس می‌کردم اما تو پیداترین پیداها بودی و این من بودم که گم شده بودم. من چیزی برای زندگی نداشتم اما تو در من همه چیز بودی، هستی و خواهی بود. بی‌جان بودم، جانم دادی! بی‌بال بودم، آسمان را به من دادی! نفست را در وجود دمیدی و من زنده شدم به عشق تو، به آن عشق بی‌انتهای. حالا همه خودم را به تو بخشیده‌ام؛ قلبم، باورم و روحم را که تا ابد در امنیت باشم. حالا که اینجای زندگی ایستاده‌ام می‌دانم که از اول نام من و وجود من برای تو بوده و هست. جایی که شیر می‌خواست جانم را تمام کند اما تو بودی که مانند یک پدر برای فرزندت ایستادی. حالا من می‌دانم که سعادتمندم، می‌دانم به پادشاهی تکیه داده‌ام که پادشاهی او زوال ناپذیر است و عشقش بی‌پایان و پدر بودنش نیکوتر از هر نیکویی. جانم برای اسم تو به پرواز در می‌آید. تا ابد به تو و عشق تو تعلق خواهم داشت.

دخترت سارا

ای پدر آسمانی! مرا به آغوش بگیر. مرا محکم بفشار. امروز نیاز دارم قدرت بازوی تو را حس کنم. مرا در آغوش بگیر! بگذار صدای قلبت مرا آرام کند و بازوانت مرا بپوشاند.
پدر! چه زیبا وقتی راه رفتن بلد نبودم
دستانم را می‌گرفتی
و مرا بالا می‌کشیدی، پاهایم
را روی پاهایت می‌گذاشتی
تا قدم‌هایم با تو یک شود.
دستانم در دستان
و پاهایم بر روی پاهایت!

باهم می‌رقصیدیم، می‌چرخیدیم
و تو در چشمانم می‌نگریستی و امیدوار بودی.
پدر! ممنونم که به من موهبت فرزندت را هدیه دادی؛
باشد که بتوانم فرزندت باشم....
تقدیم به پدر.

فرزندت المیرا



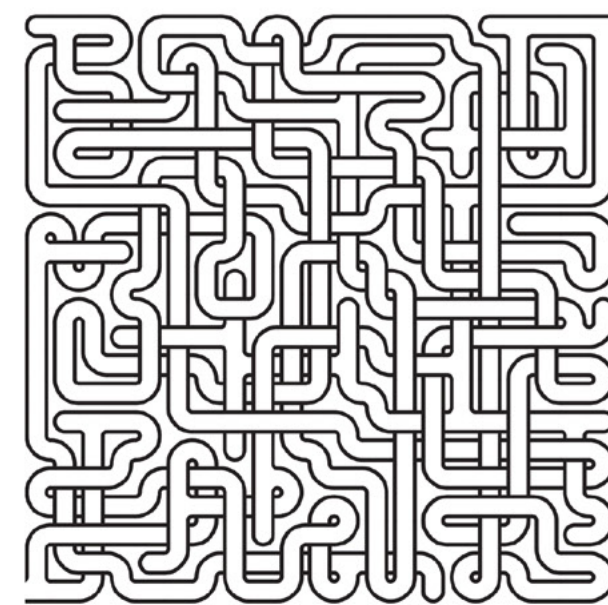
هر وقت دلم می‌گیرد به بالکن می‌روم و با خودم خلوت می‌کنم و توی این غربت دنبال آشنایی می‌گردم ولی می‌ترسم از درد دل کردن با آدم‌ها. پشیمون می‌شوم و یک لحظه به خود می‌آیم و قلبم لبریز از عشق تو می‌شود و به تو پناه می‌آورم ای معبودم! که آغوش را برای فرزندت باز کردی و دستانم را گرفتی و چراغی برای راه‌های سخت و ناهموارم شدی. از روزی که نورت در دلم روشن شد، انگار همه سختی‌ها برایم آسان شده و همه گره‌هایم تک به تک با دستان تو باز می‌شوند. تو برایم پدری مهربان و دلسوز هستی و مرا با همه ناآرامی‌هایم پذیرفتی و من هر لحظه نگران هر چیزی می‌شدم و تو همه آن ترس‌ها و نگرانی‌ها را از من رها کردی و قوت قلبی شدی برای دل رنجیده‌ام. تو را سپاس می‌گویم ای خداوند که دستم را گرفتی و مرا فیض دادی و با نگاه مهرآمیزت قلبم را گرم کردی. ای خداوند! شکر می‌کنم که تو را دارم. تنهایم نگذار ای مهربانترینم.

دخترت رعنا

ای پدر آسمانی! مرا به آغوش بگیر. مرا محکم بفشار. امروز نیاز دارم قدرت بازوی تو را حس کنم. مرا در آغوش بگیر! بگذار صدای قلبت مرا آرام کند و بازوانت مرا بپوشاند.
پدر! چه زیبا وقتی راه رفتن بلد نبودم
دستانم را می‌گرفتی
و مرا بالا می‌کشیدی، پاهایم
را روی پاهایت می‌گذاشتی
تا قدم‌هایم با تو یک شود.
دستانم در دستان
و پاهایم بر روی پاهایت!

باهم می‌رقصیدیم، می‌چرخیدیم
و تو در چشمانم می‌نگریستی و امیدوار بودی.
پدر! ممنونم که به من موهبت فرزندت را هدیه دادی؛
باشد که بتوانم فرزندت باشم....
تقدیم به پدر.

فرزندت المیرا



www.smyrna-magazine.com

م	خ	م	س	ی	ح	د	ا	و	ب
ن	غ	د	ح	ش	ب	ا	ن	م	ع
ی	ن	ا	ا	ب	س	و	گ	و	ل
ح	س	ت	ک	م	ت	ح	ا	ز	ز
ی	ج	ب	ه	ه	ر	ی	ج	چ	ب
ی	ه	و	د	ا	س	چ	م	ی	و
ز	ن	و	خ	و	ا	ن	ج	ی	ل
ب	ی	و	ه	ز	ن	س	م	ج	ا
ه	گ	ن	ا	ه	م	ب	ه	و	د

۴۸



۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
م	ج	ب	ت	ا	ص	ا	ل	ت	ا	ی	م	ا	ن	م	ن
ف	ق	ق	ت	ز	ر	ش	د	ش	خ	ش	م	ش	م	ش	م
د	ل	پ	ی	ش	م	و	س	ی	ل	ک	ن	ی	ن	ی	ک
س	د	و	س	ر	ا	ر	و	ج	ا	ن	ی	م	ن	ی	ک
۴	م	ع	ل	م	ا	ن	د	ر	و	غ	ی	ن	م	ن	ی
۵	ا	ی	س	ت	ا	د	گ	ی	ر	ی	ش	ک	ن	ی	ک
۶	د	ط	ح	ا	ز	م	ا	ی	ش	ر	ب	ت	ن	ی	ک
۷	ع	م	ر	د	گ	ا	ن	ش	ن	ر	ب	ت	ن	ی	ک
۸	ا	ک	ا	ک	ب	ش	پ	ا	ت	ن	ا	ق	د	ن	ی
۹	ل	ل	ک	ب	و	ت	ر	د	ی	ر	ک	ن	ی	ک	ن
۱۰	پ	ا	د	ش	ا	ه	ی	خ	د	ا	ک	ت	م	ا	ن
۱۱	م	ا	د	م	ا	س	ب	و	ا	ر	ی	ن	ی	ک	ن
۱۲	ت	ا	ن	س	ی	م	ی	ا	ر	ا	ن	ی	ک	ن	ی
۱۳	ر	س	ن	ا	م	ت	و	ا	ر	ی	ن	ی	ک	ن	ی
۱۴	ج	س	د	ث	ن	ن	و	ا	م	ا	ن	ی	ک	ن	ی
۱۵	م	ت	ک	ب	ر	ا	ن	س	ا	خ	ر	ی	ن	ی	ک
۱۶	م	ت	ک	ب	ر	ا	ن	س	ا	خ	ر	ی	ن	ی	ک

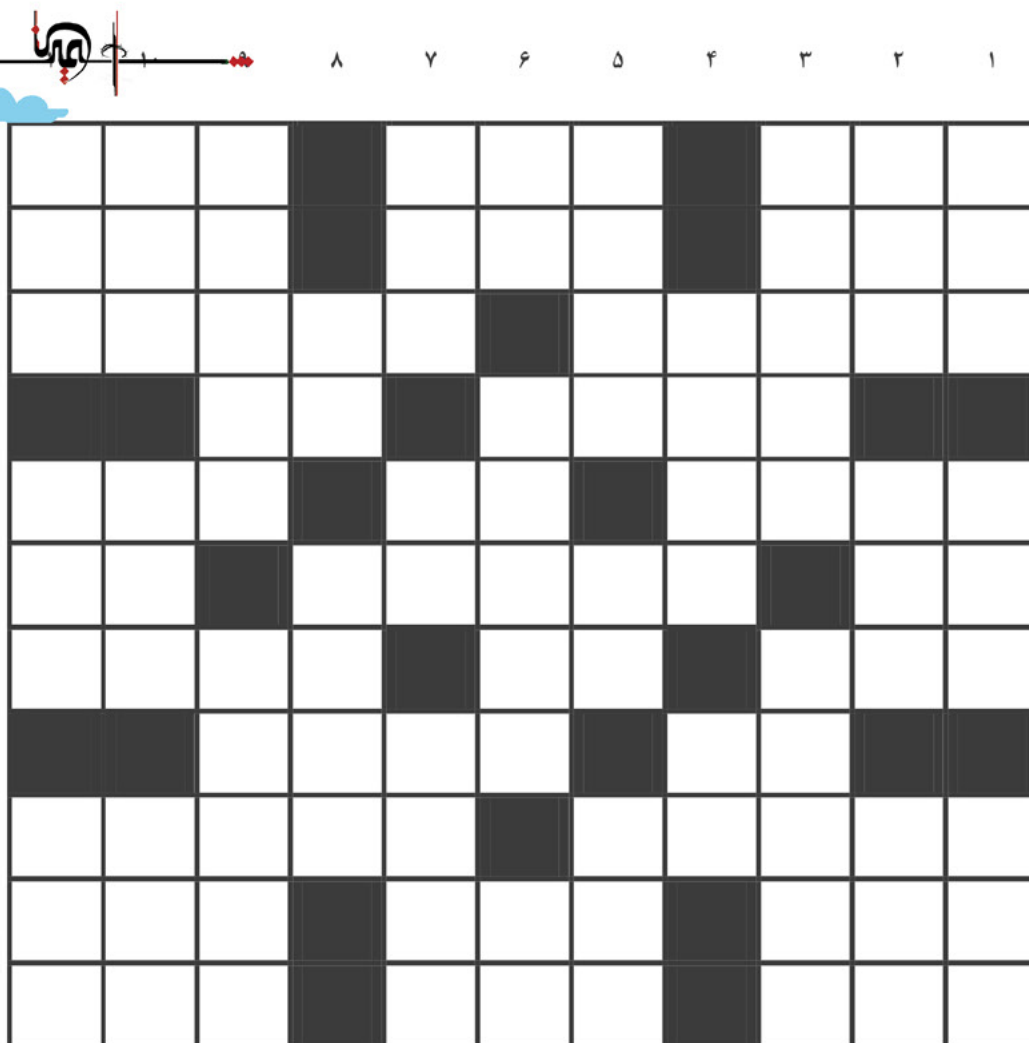
پاسخ جدول شماره ۱۱۱

جدول کلمات بهم ریخته

پس از پیدا کردن جواب سوالات در جدول کلمات بهم ریخته، می توانید به رمز جدول دست پیدا کنید. (ترتیب رمز جدول از بالا به پایین از راست به چپ می باشد.)

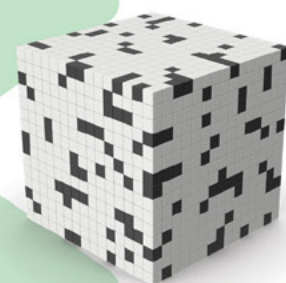
- جهان مردگان (هاویه)
- هموار کننده راه عیسی
- نام دیگر شیطان
- عیسی را تسلیم کرد
- خبر خوش
- منلی که عیسی آورد برای شاگردان تا نشان دهد باید همیشه دعا کنند و دلسرد نشوند
- مسح شده
- به معنی جلجتا
- کلام
- بردبار و مهربان است
- از مکافات سرچشمه می گیرد
- خدا
- موجب دوری از خدا می شود

می توانید رمز جدول را از طریق راه های ارتباطی انتهای مجله برای ما ارسال کنید.



جدول شماره

۱۱۲



عمودی

- ۱- جذب شدن - صاحب تاج و تخت - مکان موقت.
- ۲- ورود بدون د - پسوند نگهدارنده - متضاد باخت.
- ۳- عمق و قعر - کشاورز در کتاب مقدس.
- ۴- ضد به انگلیسی - بالاپوش مردانه.
- ۵- ناله و شیون - قورباغه - از درختان جنگلی.
- ۶- سازی قدیمی - پدر اسحاق قبل از ایمان - محصول میوه.
- ۷- وسیله چوب پری - پسوند شباهت - کسی که میل به نوشیدن آب دارد.
- ۸- کلمه شگفتی - قوی و استوار.
- ۹- از رسولان که قرعه به نامش افتاد - ضمیر جمع محترمانه.
- ۱۰- شکننده - آگاهی دادن - یک دفعه.
- ۱۱- پدر داوود - وسیله بازی کودکان - به واسطه مسیح در آن یکی هستیم.

افقی

- ۱- به معنای خمیده - از منع شده های ده فرمان - از اناجیل چهارگانه.
- ۲- زبانه های آتش - هوا به انگلیسی - بیم و هراس.
- ۳- صدایی که دیوارها را فرو می ریزد - آشکارا و مشخص.
- ۴- نامی دخترانه - علامت جمع فارسی.
- ۵- روز تعطیل در یهود را گویند - کافی - محکم.
- ۶- دو یار هم قد - از اجداد عیسی مسیح - حرف همراهی.
- ۷- شبه قاره ای در جنوب آسیا - ویتامین انعقاد خون - جنگجو و مبارز.
- ۸- صریح - تکیه کننده.
- ۹- نمادی از روح القدس - نمادی از کلام خدا.
- ۱۰- مسیح بر آن پیروز شد - پسر - تیز پای علف خوار.
- ۱۱- اسامی تثلیث - ریزش رنگ اضافی - از انبیای عهد عتیق.





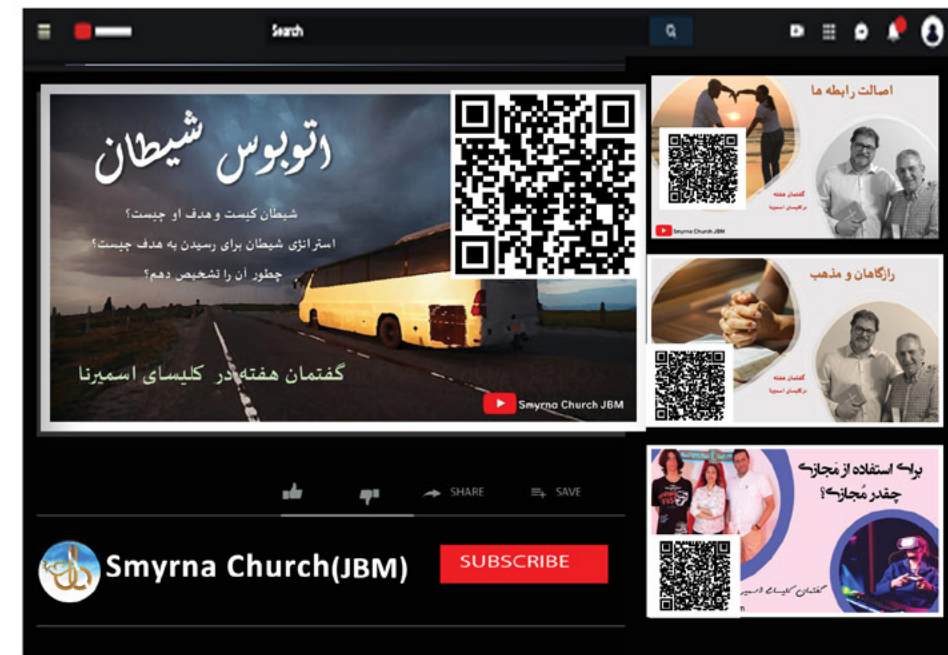
شما با اسکن بار کد «لینک تری» می‌توانید به تمامی آدرسها و راههای ارتباطی ما دسترسی داشته باشید.

@smyrna_church_jbm



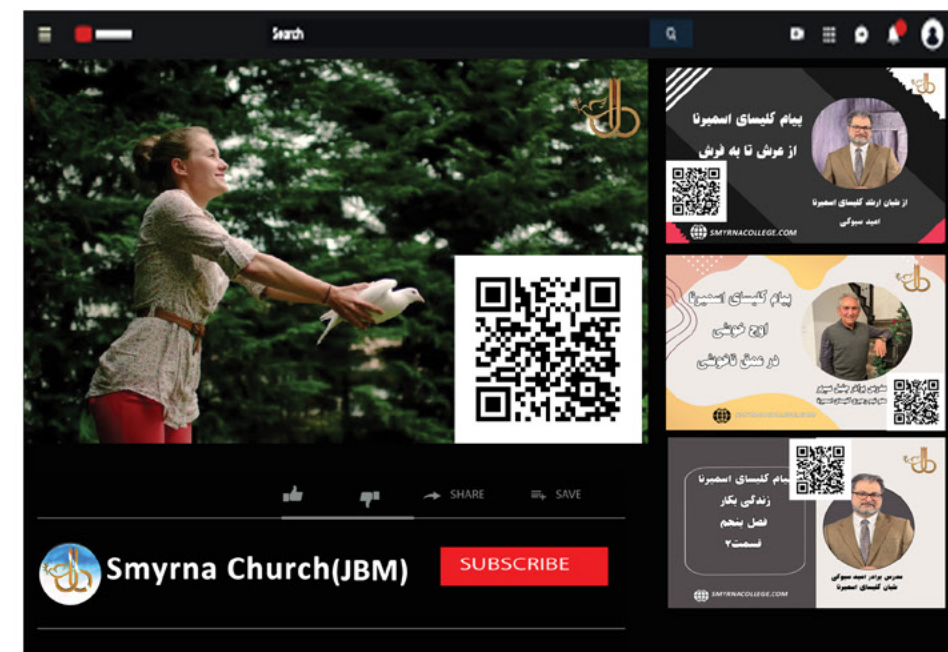
گفتمان

برای تماشای گفتمان‌های می‌توانید به کانال یوتیوب ما در بخش «گفتمان زنده» مراجعه نمایید. هدف از برگزاری گفتمان‌ها رشد و گام زدن در مسیر درست و زندگی هدفمند می‌باشد. در این گفتمان‌ها به مسائل مختلف روزمره در راستای شناخت خدای حقیقی، خدایی که با عشق برای نجات ما قدم برداشت می‌پردازیم. شما می‌توانید نظرات و سوالات خود را با ما از طریق راه‌های ارتباطی مطرح کنید.



موقعه

موقعه‌ها و برنامه‌های کلیسای اسمیرنا بر روی کانال برقرار می‌باشد. هر یکشنبه ساعت ۱۹ به وقت ایران شما می‌توانید در جلسه رسمی کلیسا شرکت کنید. (بر کانال یوتیوب، اینستاگرام و تلگرام). هر یکشنبه در شبکه ماهواره‌ای محبت نیز می‌توانید موقعه‌های کلیسای اسمیرنا را دنبال کنید.



کالج اسمیرنا با هدف درک و استفاده کاربردی کتاب مقدس در زندگی یک ایماندار تاسیس شد. این کالج تلاش می‌کند تا به دانشجویان و علاقه‌مندان کمک کند تا اصول کتاب مقدس را در زندگی مدرن و مسائل جاری امروزه اعمال کنند. در این راستا، کالج اسمیرنا برنامه‌های آموزشی و دوره‌های مختلفی ارائه می‌دهد که به دانشجویان این امکان را می‌دهد تا با مطالعه عمیق کتاب مقدس و مفاهیم آن، راهنمایی‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های روزمره بیابند.



در نسخه دیجیتالی مجله فرهنگ و هنر اسمیرنا کافیت روی آدرس‌ها کلیک کنید تا به طور مستقیم وارد شوید.

کالج اسمیرنا



انتشارات اسمیرنا



خبر خوش

خداوند امروز شما را به سفری دعوت می‌کند تا با او همراه شوید. او مشتاق است تا وارد زندگی شما شود و زندگی تازه‌ای به شما ببخشد.

تمامی این خدمات تدارک خداوند است تا این خبر خوش به شما برسد. اگر شما هم مایل هستید در این سفر با او همراه شوید و او را بشناسید با ما تماس بگیرید. تیم اسمیرنا آماده خدمت به شما عزیزان است تا شما را در این سفر همراهی کند. فراموش نکنید او منتظر شماست. در هر شرایطی که هستید.



(+1) 770 268 91 76
(+1) 469 793 96 88
(+90) 534 269 75 45



smyrnacollege@gmail.com
info@jubalbandministries.org

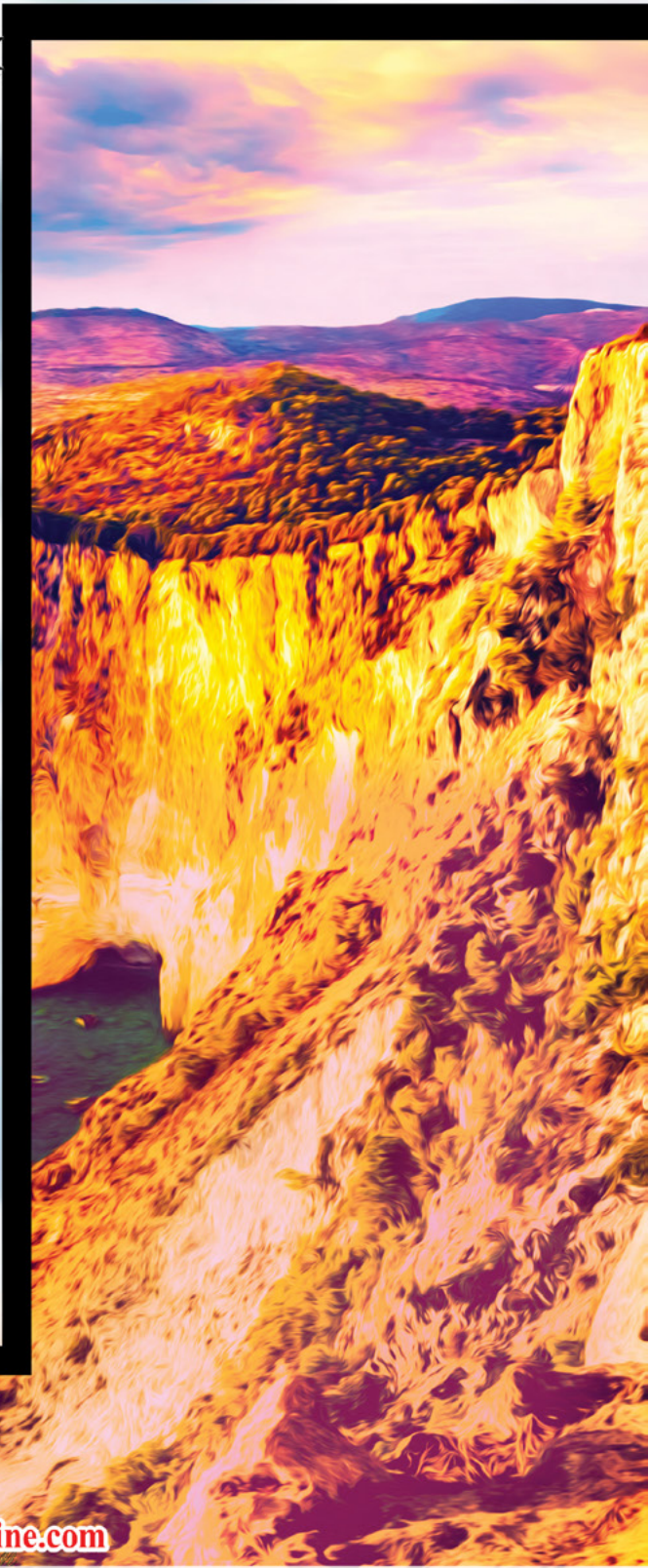
با ما تماس بگیرید

برای دریافت نسخه دیجیتالی و چاپی کتاب زن و دیگر کتابهای انتشارات اسمیرنا با ما تماس بگیرید.



برای دریافت نسخه دیجیتالی و چاپی کتاب زن و دیگر کتابهای انتشارات اسمیرنا با ما تماس بگیرید.





www.smyrna-magazine.com

Copyright©2025 by IBM

Presented By Jubal Band Ministries

JUBAL BAND presents : The Monthly magazine in Persian that promotes the biblical faith and Iranian Christian culture
please contact with us by : (+1) 770 268 91 76 - (+1) 469 793 96 88 - (+90) 534 269 75 45

